

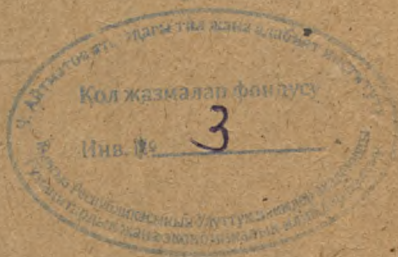
8

Духовные из Атбашской пещеры

Сборник персидско-таджикских текстов, без начала и конца

"Тар-китаб" (?)

В конце арабские мотивы



مهر سلیمان پسر و در پهلیمان علیکم
انگشترین پشناخت و در دست کرد
پهلیمان پشاعت تاج و کعبه دیو در
چه غایب شده بود و تمامه حاضر شدند
زان در حضرت ماند و گفت ای مرد
لاسیت یگو که تو کستی و این حکم چه بود
چه فنی الحان باین دولت رسید گفت
من سلیمان پیغمبرم و این انگشترین
مملکت است که از برکت این جمله
مخاوقات مستخر من کرده اند و یک
دیو بد بخت بد ریایانداخته بود امروز
از دست تو روزه کرد و انید
استخرا غایب است

ای پیغمبر خدا چیت نگاه که ملک توست پانید
حکمت و بیکر بود واقعه این از من پس
گفت چگونه بود هیت ترا گفت
شمار روزی با جاه شنای خود چه باشد
بودید و من با دختران بازی می کردم که
تخت پسران دیدم از کی پرسیدم که این
تخت از آن کسیت او گفت از آن
پسران پیغمبریت نگاه از زبان من
بر آمد که چه نیک باشد که این پسران
شوهر من شو بجزید که بجزید که از زبان
من این سخن بر آمد و دختران و بیکر جان
طعن و ملامت کردند که من از کف خود
پشیمان شدم کفم بار خدا یا این سخن

تزد اینک و شهوار سپت امانزد توپ
نسبت این بکفتم ویدر نگاه
صبر کز نعم انحریده کار بر صبرین کرم کز
از جهت بین شکستگی بر تو داد چو
مرا خدمت تو مشرف کرد انب نگاه
آن همه دخر آن الا طلب کز کف
چون شما بکفته من ملامت میکردید
اگتون به پشید که آنچه از خدای خود
میخواستیم چگونه بمن رسانید یا منقاد
معلوم بنده کان خدا باد که هر که مقصود
خود بدیل شکستگی خواهد دید
تربیت هر چیز طلب کنی بیای بی
از طلبت متاعی مهر پیکار

از باسجاری و ان شد و نزول این شهر
در شهر آن بهیزم فروش افتاد و فرمود که
در این شهر و بهیزم فروش اهتمام من است
او را طلبیده بسیار بدو که خدمت داد
لا طلب کرد و خدمت من بهر کسی است
علیه السلام بر سر آمدند و بگویند که
من آمده ام پیاده و قدم نمیستونم ز آمده
گفتند مهربانان فرمود که سبب بید
فی الحال اسپب هر وقت بهیزم فروش جا
مهای متمنی پوشیده و خدمت بکند
یعنی مهربانان بسیار در دوستان
علیه السلام چون نظر در کسوت او کرد و در
بیتش ماند گفت ای ای که در دست بگو

از شهر بیرون بر آورد و مرد گفت ای سجا
یکی آنکه زن مرا پیری و و م آنکه بر من همت
میکنی مگر آنکه از خدا نمیترسی شاه را و گفت
ای خود رفت تو زود میگوئی و این میگوید که
زن من است چگو نسبتا شد آن بد بخت آنجا
کرد که ای شاه زاده من نکندم که مدعیست
هست و نسبت از من باینه کند و اگر
یکشی نیکو شود شاه زاده با دیانت بود
و بد نباشد چنانست نیت و کرده او را تا بود
میگردانگاه کن خود را فرمود که او را بینه
بیا ریختن بر و در خانه او در پیش
پدر بر صورت و کیفیت از این را معلوم کرد
که من در شکایت بودم مورخ صابر جمال

دیدم که مردی بیکرود روی بیرون کرده
 نبرد و دریا خود او زدم تا در حق آن دزد
 سپاس است فرماید که من این زن را
 در عفا خود در ارم یاد شاه عادل بود مهر
 دورا بجز خود طلب کرد و پیر پیش کرد
 مرد گفت زن من است و بعد آن گفت من
 دزد پرست مری و پادشاه در حیرت ماند که
 این چه حکمت است مرد گفت ای پادشاه اگر
 این کیفیت خود را بگویم شما هر که اعراس
 نکند اما در این میان حضرت پیغمبر
 مهر علی بن سلیمان مصطفی است و کوه اول
 من و او است یاد شاه گفت عیبی علی
 را از کجایم مرد گفت اگر مرا خصمت

بیام

۷
میدارم پادشاه رخ بچاتیب وزیر کرد که چه
منگوید وزیر گفت رخصت باید داد و پادشاه
فرمان داد که رو این مرد را بخار و این پند
در دال آن بند کرد که عیسی سید امرا در میان
مقام تعیین نباشد از کجای میاید در این شهر
در زمره درختی خواب ریود عیسی سید امرا
خواب حاضر آمد گفت ای امیرالمؤمنین من در
پیش پادشاه خواهم رفت بعد از رفتن مرد
زن اعجاز کرد ای پادشاه آن مرد بجهت
از دست شما که بخت اکنون او را از کجای
پادشاه رخ بچاتیب وزیر کرد که گفت عیسی
ما وجود محمول پادشاه که فرستید و اکنون
بابان مهر آمده و پند شد که این مرد وزیر

درختی خواب کرده است کپشان پادشاه
 گفت ترا فرستاده بودیم که عیسی پیغمبر را
 بیاری و تو آمدی پیغمبری در آنجا خواب
 رفتی و سیت های این مزار ایشان پادشاه
 آوردند پادشاه پرسید که عیسی پیغمبر کنی و
 گفت ای پادشاه از اتجا برامدم در دم بیدار
 هم عیسی پیغمبر مقام تعیین در بیابان تدارد من
 از کجا یایم در سن اندیشه در خواب رفتم بهتر
 عیسی بر سر زمین حاضر آمدند و گفتند که ای مرد
 خیر اندیشه مکن و از خواهیم پیش پادشاه رفتن
 بعد که گفتن شما رفتند از خواب بیدار
 کرده آوردند پادشاه رخ بوزیر آوردند
 چه مگوید وزیر گفت بر سرش کین اگر عیسی

بگوید

او بود و در میان ایشان عهد چنین بود
 هم اگر او بمیرد این مجاوری کند و اگر این
 بمیرد او مجاوری کند قضای الهی چنین
 شد **عقد** این مرد مدت سی سال است
 که بر سر کورا و وفای عهد بسپرمی برده است
 روزی که از من برین مرد افتاد و دیدم
 مردی بر سر لوده خاک نشسته که کف من
 خاکدان چه کار میکنی گفت در اینجان
 من بپشت و در میان ما و این عهد این
 بود جوان از وی این سخن شنیدم پر
 حال او رحم آمد و کفم آکبران نوزده بود
 چه میکنی این مرد گفت نیم عمر خود را با او
 می بخشم نگاه منی عاگردم بفرمان او

Handwritten text at the top of the page, possibly a title or header, written in a cursive script.

Handwritten text in the middle of the page, consisting of two lines of cursive script. The text is written in a dark ink and appears to be a signature or a specific note.

بسم الله الرحمن الرحيم

ابتدا میکنم بنام خدا کرد و حرف آفریدار فرما

نام حق بر زبان بهمی رانم کیجان و لشد بهمی توانم

ملک صانع قدیم حکیم خالق رزق و وفی رحیم

بهر چه پست از بلندترینتی همه زویافت صورت هستی

طاعت او پست فرود عین شده بر همه خلق بهمی دین شده

داد ما را کتاب تا توانم کرد ما را خطاب تا دانم

آه چه او گفت آن کنیم همه طاعت او جان کنیم همه

آنچه او گفت بر آن کردن نیست پیروی بخیز زبان کرد

روز شب تا لب قبول کنیم پی روی امت رسول و موم

شکر

شکر حق را که پادشاه او اریح	بپوشای تو مصطفی داریم
مهر بتر کزین همسن	بپسرو خاتم مبین همسر
او شریعت عیان کند ما	او طریقت بیان کند ما
صلوات خدای بروی باد	نابر و زخرا سبلی باد
امت او دستیار ویم	دوستان در چهار یار ویم
جو ابوبکر عمر عثمان	مراقضی دان عظیم الرضون
رحمت حق نیار یارایش	با در جمله دوستان از انش

ای مصلی با طهارت کن	خانه دین خود عمارت کن
چون پاری طهارت ظاهر	باطنت نیز حق کند ظاهر
آن طهارت که محمد آمد	ظاهرت را همه پرستند آمد

شرح این بیبره نوح را گویم

ز آنکه چون شرع را گویم

تن بخیل و ضو بوی پاک کس

آب اگر نیت قصه خاک کنی

در طهارت فرضیه نیت

بر تو قائم روان می منت

پس بیان نماز روزه کنیم

تو که عمر پنج روزه کنیم

ابدیت نماز باید کرد

دل مقام نیاز باید کرد

روز محشر که جان کد از بود

اولین پریشانی از نماز بود

پس مکن در نماز یا تقصیر

تا دوران روز باشد تو فخر

خود پنهانی پد پد نکوفت

در معنی نکر که اوسفت ات

خوابین خور که غم نمدون ات

همه غمها فر و ترا زین بیت

پشت ازین کفنه ان اهد

عذر من پند قد بسته

لیک بقدر زور کوشیا

بزر بکار می و غموشدن

من بقدر مجال کوشیدم	فقیر ابرو در نظم پوشیدم
است تازی اگر چه به تارو	لاشه خروشستن بنید ازو
من بخیر و مقصود هر قسم	نه چون نادان احسوق هر قسم
منم غیب بگو تو بتوانی	که در و حله بهوشانی
صد هفتاد و بیست و دو باب است	لایق روزگار اصحاب است
موجز و دل پذیر افتاد است	لاجرم بی نظیر افتاد است
این ترا یاد کار از شرف است	نام او در جهان بهر طرف است
انجرا است مولد پندش	وز خروسان علوم کیشش
یا آنچه بدو تو تو منیستم	راه بنمای بهوی محققیم
درین باب چهار فصل با اول فصل اول در بیان فضیلت و صفات	
در حساب زواج لیل شمار	در وضو و دست خیزیم چهار

شستن با آب سرد معتبر است
 شستن با آب گرم معتبر است
 ریح هر چه در موضع ضعیف باید دید
 ریح هر چه در موضع قوی باید دید
 و داخل شستن است ای در شستن

فصل دوم در بیان نهنجهای وضو

نیت آبدار دو باشد
 هر که در نیت مرد و پیشد
 نیت پیر و کتر نیت
 در وضو نیت نیت می کند
 شستن در نیت پیش می گوید
 نام حق گفتن از دل پاک است
 مضمضه مسح کوش استجاه
 نیت نیت پای را تخلیص
 به هر که شستن اعضا
 باز تخلیص لجه استندت ق
 نیت آمدن مصطفی و عقیل
 هم خداان صلوات بر ایشان
 کفتم این جمله را علی الطاهر
 در قایم است نیت ای در شستن

پہاڑ غصہ میں پاک	ختم ترغصب ای غول کے
عضو اگر ترک کنی روا بنو دسا	راندن آب جھرو اتہرود
ہست ہر ہر معہر	ابتد ہاڑو مقدم پر

فصل ہسوم ارہمان مستجات منو

در خوشتر رہت جات ہست	نیت زان رہس مولات
ہمہ ہر مسج وانکھی ترنتیت	بیمیا من بدایت از تاویرت
کہ تو مسج از ہر عمل کیرکے	ہر کرون ازین متیکرکے
پہنچ کرون کہ کہ وہ اندیرکے	ووجان ہست منسماان
انچہ صدر شتر بعد کردنیر	عضو اول ناخر ایتہد ترا
باز اول وضو پاکے	ہم ز باز در تمام فریکے
دین ہر غب زکا ہشتن	ولاہسم بجامی آید

فصل چهارم در بیان مکره‌های سزایی و مخفی

آب اندر دمان در منی	بگفیب که اهریت سینه
آب بر روی سخت بر کردن	عورت خویش از نظر کردن
غیبه در آب شستن از عذا	سپین اندر مقام استنجی سا
در توپ سنی بر اهریت او شانی	در میان که اهریت هانی
هر که این ششش که اهریت دند	دیم اندر رفا اهریت ماند
چشم در غل رومی پوشد	بجلام آذنی غنی گوشد

باب دوم در بیان آنچه وضو را تباه کند

انچه در پیش لب میان کرد	ابدیت تر از زبان کرد
رسم نون چون روان می شد	حق گنی بر دمان همی شد
خواب بکنیزه در وضو تنگند	پینه بر خواب هیچ کسند

۸
منته در نماز سهواست

باز دیوانگی اندیشه است

مگر این باد کمان ریش بود

که وضو هم بجای نوبت بود

باب سیم در بیان غسل درین بابیه فضل اول در بیان وضو است

هر که بادش تمیز بود

فرض در غسل او چه غیر بود

آب در سینی او مان کردن

بر همه عضو خود روان کردن

بست در چهار وجه آب سینه

و روی بهم ندی شپه پوش سینه

اسمه آب وضو شود واجب

از منی غسل ای مدین عرب

بهر تمیز ای خدای اطلب

غسل بر بر وزن شود واجب

موضع مستند پا و رجا

چون ملاقی شوند بی انزال

دویم آنکه منی شود نازل

باز غسل و فوات ای متعال

واجب غسل زن بر نیز دیگر

خاص دان بر زمان زین

پاک از عین ارنعاس بود پس ولادت بدین قاع پس بود

هم بود قرض عین ای دانا نیت شستن همه اعضا سا

فصل دوم در بیان نیت های غسل

نیت عین حبلکمی نوح است یا و کوشش که بهتر از کج است سا

شستن در آب فرج باید پیش دور کردن نجاست ازین غسل

بپوشن وضو با صق ز بهر خدا شستن برین بار ستر پاس

آن زن می که موی را برند شاید آن موی را نه بشکند

برکت سپر جواب را رساند بافته خاک کعبه آن مان

بر عین آن را نیتش ذکر رنجش بر پا بعد از سهر

فصل سوم در بیان مقدار آب و وضو

مکن اصراف ماء حیاتی چون ولایت فرهم خوانی

تلف آب چون روان بود تلف غم چون خطا نبود
در وضو آب یکین نم است عین را جانین ترسم است
در وضو کن به سخن آهنگی دارم دست روی غسل را
پس بدان سخن که میسازند پالتوید بهرا نچه می دانند
همچنین که عین را تسلیم بر سپهر خویش زیر یک سخن نم
بیت آجیت این طو در خانه که بود آب تو به سپمانه
در قوای مزاج بر لبه چوک عنایت امرت به بی سبب

که تو خواهی که شرع آتو بایستت خد صمد دل سپوک
انچه از وی پسران خواهد بود نشیند که ملال خواهد بود
در طلب کردن حقیقت کار ارغدا شرم دار شرم مدار

غسل از پنج چیز فرض شود	بر زن مرد و بچه فرض شود
مرد و بچه ذکر جنان کردد	که در اندام زن نهان کردد
غسل واجب شود از آن حالش	که چه زن عیال نیست از آنش
غسل واجب شود جنابت با هم	بر زن مرد در هر دو اگر م
چو ایستد پاک زن در هم نفاک	غسل واجب شود بشرع قیاس
بزرگتر که کم شود ایام	غسل باید بهتر نماز مدا م

چار چیز است در میسم فرض	میدهم مرترا بدانش عرض
نیت قصد خاک از سرور	خاک اما چه پاک از مسخر
بسی زن برود و پنهان از خاک	بسی بجا بش برود تا شو پاک
پاندمین تو سپنج زن بز خاک	برود با عدیم فقین بجمال

در میسم

در تسم فرقیه این چهار است	که ترازین چهار بار است
نیت این است اگر نسیه اند	تا نماز میباح کرد آنست
نخواست طهر نیت استغاب	در تسم توانقدر دریا
هر چه آن ناقص وضو باشد	ناقص من تسم او باشد
آن که قادر شود باب طهارت	ز دستش در زمان دور
هر که میبوی ز آب در رشت	این تسم در طهارت بود
در بود آب کمتر از میبوی	نیت در بار او پیش
میل در شریعت نیت فرسنگ است	گر تراوش است فرسنگ است
نیت فرسنگ است چهار	از قدمها مردنوش رفتار
هر قدم است یک راع و نم	بجز عام نیک گوی نعام
بدانکه گز عام است	چهار انگشت می باشد

مقدمه اش بونینف بود	بهر که اول لب لطیف بود
در شریعت داعی هم و آغی	اود سپیدام صوم فر صافی
ز که صافی تربت مکتوب او	بشنو از من سان مکتوب او
شش درون بخار شش سرن	صنبت طکر این شش نغمه نغمه
فرض نعت سمره روا کرد	تا نماز تو با بنو کرد
پوشش عورت مکان طمیره	نیت لب طهارت کبیره
روی هم بسوی قبله آوردن	غم اسپلام ابایت خوردن
فرض دان نماز کن به نیاز	شش دیکه در اندرون نماز
فقره اخس سجد مضرع	ان قیام قمر است کوع
از نماز می ملا رحمت قیاس	میں چون آمدن بصر شایس

ز انکه در مصطفیٰ جنین زلفت	و جابت نماز با هر وقت است
در دوی اول از منزه کجا	فاخته چشم سپوره مشران
سپوره با فاخته کجاست	ایک اندر قطع دست
سپوره با فاخته قرین باشد	کما قرینش نوع اولین باشد
میستجیب کیشش لیک از مرض	فاخته در دوی غیر از مرض
انچه است پت پت باید تواند	در بندی بلند باید تواند
باز در حشرش تحیات است	معه اول از معویات است
باز تعدیل جمده ارکانا	نیز در وترش متعود عیان
لا انکه در عید و حبش سرید	لیک در عید و حبش سرید
کاندرین باب هستی دارد	دانم کس کس است پی دارد

بیت واجب بشرد با وطن	ببین تحقیق فاتی خواندن
بیت واجب بجد مکتوباست	فاتحه در تمامی رکعات

یعنی از وجبات است هشتم	پوره با فاتحه بگردن خم
بیت واجب در امام اعظم	یک آیت در این است قصه خواندن بقول جماع و حب بنده بر امام اعظم

بیت واجب در نماز	نیز تعدیل کردن ارکان
گفتن تسبیح در سنت	در پس فاتحه بهر رکعت

آنچه مشکل بود عیان کردن	بچه سهوا بیان کردن
یا کند ترک واجب از تقصیر	که کسی فرزند کند تا غیر
یا قرائت کند تفسیر محمل	را کند کند واجب در میل
چیز نقصان آن نماز بچه کند	بچه سهوا بچیز خند

ای مصلحی برود و دینت سلامت	کونی و نکهت بیار سجد به تمام
ز آنکه تنها گذار از بهر نعت	بدو پیش سلام با کفایت
لیک ای که پیش او امام بود	بپوشی زالت یک سلام بود
این چنین است مذمت نعمان	او بتقدوی تو بود ز سپیدان
هر کجی سپه را و سپه پر است	شرع آموزا که ترا بهر است
به امامی که متهدی باشد	سپه او سپه و مقیدی باشد
مقیدی را که سپه افتاد است	پس ده سپه او نه محتاد است
سپه او را امام بر کرد	طاعتش را خدای پدید کرد

سنت اندر نماز آمدت	در احوال است ده معیبت
آنچه قولی است بهت است	بجز از آن در احوال کشف فلاح

زبان پرستش است مین	سومع امسا گفتن از دین است
سومع امسا امام بردارد	مقید ی از نالک آغاز دسا
باز است در کوع بکو د	نیر کبیر در سوط سعو د
بس تخیات فقه اول	هنت آمدن و ب است
پس سون آمدن با فقه	نرد ما هنت است در سلام
فانچه در وی افوا حلت	کیر هنت وی یکیر از فرض

فر

هنت فعل در نماز است	یاد کیش اکر اشتر است
هنت رفع یدین تا ازین	دا که بر جای سچ و دار دین
بعد از آن هنت بر لب	بنی زیر تاف مبراد است
نمونه ان را بجه احوال	دلت بر سینه نه بود همه حال

دلت

دلت بزرانو در کوع بینه

دشت هموار در بچون زه

سجده آرید در میان دو کوف

شکم از پای دو دست پر دست

نیر بر پای چپ نشسته کن

سپه نکشت بسوی قیسه کن

باز که در آن تو روی خود نشکام

به همین بسیار وقت سپلام

که کسی بر تو شبست اندازد

میستی بر است اندازد

بعد از آن هر چه بیت است

یاد کنش که زبچه که با بست

و تر از او بیات میدارند

بر همه در بیت چو بگذارند

انچه فرض است در شبان کورا

همفده رکعت بود که امروز

دو بصره چهار در شبین

بجا در وقت عمر شد یقین

په پنجم چهار در هفتتن

زین کموترنی توان گفتن

نعلمالفنه اندی شهیدت هست سببت دوازده کعبت
 شش به شش کن از دویچر دو حال از نام دو بخت در
 سنیت حاصل صلوات است آنچه هست از موکد است است
 غیر ازین هر چه هست نافرست خوابه ما امیر قاسم است

نیب در حکم شرع اگر دانست روزه بترتبه نفس سه شون
 از طعام بجاع دو شدن در همه خوردنی نفور شدن
 فرض در آن جمله زمره است تا بیای ز روزه مه نیت
 نیت روزه که او استنود در قضا خرابش بر او استنود
 همه تن که خلیل طلب کنی نیت روزه جز نیت نیت
 ما بچنین که خلیل طلب کنی بلکه

تاب پیش از نوبت است روا	لیک بروقی تو اقل است را
حیثی استاید در علامت کرد	گردد بی کس و اجماعت کرد
یمنت نقصان روز و توید	مکین استیچه در کلام جو برید
روزه باقی است که فرود کشید	نکست سپر که در دهان کشید
بر سر و چشم نیست جرمه	در کیمی مسح از سخن سپر مه
علما اندرین جهت میمانند	مان که از طیف سل منجم امیند
بی ضرورت جیتن مصلحت	از خردت به دروازه است
هست هر دو ترا میهنی منی	بفراموشی که خوری کنی
در تو پیری او که در کوشه	روزت است همچنان هست
و جیت آی قضا کفایت	در بقصد است خوردن کفایت
بر ولایم بحسن قضایه	که خوار می انچه او خدا بنود

بهر پیکر کالو خا همین روک
بنو درین متبل کل بر شوک

کمر پستی مقصد که دور خوردن	بنما روی معیت که در ن
شصت مسکین طعام آید	یا یکی بنده که دانش از او
یا دومه روزه سیالی در	تا شوی از حیات بر خور او
یا دومه روزه را ادا کردن	و آنچه نبرد دست هم قضا کردن

شتر طوطی رضی روزه که علام	هست عقل سلاخت سپهرام
نیز نبوشد اندک شرط ادا	با وصیت چون بندگان خدا
بهر جگای معیت ما نشین	پاک بودن ز نشون جسیف نعاسین
که همین شرط با بود نمود	هم ادایش فریضه تواند بود

از برای تو تقدیر گفتم	یا دگر نش کنی محنت گفتم
بهر که این ابد قسا بزنند	و چه فرض نعل را درند
نیمه از جهادی الاول	بود کین لطف گشت مستقیم
نود و نه برت شش سال	از وفات رسول تا پهل
رحمت حق نیش از خوانده	بر نویسنده در سپاسنده
بهر که خوانند و عاظم دارم	راکنه من منده کونه کارم

هر که از ما کند به نیکی یاد

نام او در جهان

بینک باوس

مرا

۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بدان اسپدک اللہ فی الدارین این کتاب است بر
معرفة ایمان و اسلام و نماز و روزه و زکوٰۃ و حج و
و فریضہ و سنت و احکام و ارکان نماز و این
کتاب را بر چهار فصل بنامناوہ شد ^{بیان} تا
پسندیدہ افتد و بیان معرفت ایمان
اصل ایمان چیست جواب بگو کہ اصل ایمان

عطا براری تعالی است و سپهر ایمان کلمه طاعت کفایت است که
لا اله الا الله محمد رسول الله و تن ایمان پنجوقت
نماز کند و درون جناب خدای تعالی در کلام خود خبر داده که
حافظت علی الصلوة و الصلوة الوسیطی یعنی کما بهارید
نخ نماز را خاصه نماز عصر را در خبر است که قال ابن سنی علیه
اسلام صلوة نیکم و زکوة مالکم و صوم شمسکم
و حج بیت زبکم فی دخل الجنة بلا حرج و دل ایمان قرآن
خواندن است و نور ایمان راست کفایت است
و حکم ایمان در میان خوف در جا بودن است
و تنگی ایمان به نماز بودن است قال ابن سنی علیه السلام
الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین و من

ترکھا فقد ہدم الدین و جلاوت ایمان در پاک بو
قال ابنی علیہ السلام کلو الجلال وحتی الجحرام و شریعت
ایمان جلال الجلال و حرام راجحہ ام و اینست
کلو ممانی الارض جلالاً طیباً و برکے ایمان ذکر خدا
تعار بسیار گفتنست قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
ذکر الله کثیراً و سجود بکره و صیلاً و پوست ایمان
شرمست قال ابنی علیہ السلام الایمان من
الایمان و میوه ایمان روزه است قال ابنی علیہ السلام
الصوم پیترتین الا نسان و النار و تخم ایمان علم است
قوله تعالی و الذین اولوا لعلم درجات و برک ایمان
تقومست قوله تعالی لکم متقین مفازاً و مغر ایمان

دعاست قال لبي عليه سلام الله غائب لجا و
 و پنج ایمان اخلاص است اخلاص حاصل شاید کثرت
 قال لبي عليه سلام الله اعمال با نسیات و وطن
 ایمان دل مؤمنان است قال لبي عليه سلام قلب
 المؤمن عشرش الرحمن تو در ایمان یا ایمان
 در است جواب بگو که از نور پاک من با ایمانم و ایمان
 در نیست و من مؤمنم و ایمان من
 ایمان را خدای تعالی از جمیع زانیده است جواب بگو
 از نور پاک خود افرید است ایمان بر چند نوع است
 جواب بگو که پنج نوع است اول ایمان مستقیم که ایمان
 مستقیم است دوم ایمان معصوم ایمان سغیر است

سیوم ایمان مقبول ایمان منافقان است

پنجم ایمان موقوف ایمان مبتدعان است

ایمان فرض است باینست جواب یکو که

افسار کردن ایمان بر کفران فرض تکرار

کردن بر مؤمنان باینست فرضیت او

باین آیت ثابت شده که و بچون شهید باشد

و باینست بودن باین حدیث ثابت شده که حبیب

الیکم الایمان ایمان چیست جواب یکو که

ایمان اقرار کردن است بزبان و سوار شدن است

بدل الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب

یعنی خدا تعالی است و یکی خواهد بود و بحقیقت پادشاه

همیشه پادشاهان است و محمد رسول بر حق است

صفت ایمان چند است جواب بگو که صفت

ایمان ایمان مفصل است یعنی بر هفت است

آمنت بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم

الآخره و القدر خیرا و شره من الله تعالی و البعث

بعد الموت یعنی ایمان آوردن بخدا سرعنه و جل

و شتکان و به کتاب باس و بر رسولان و

و بر روز قیامت و تقدیر نیکی و بد همه از خدا است

عنه و جل زنده گردانیدن بعد از مرگ

حق است و راست است ایمان مجمل کدام است

جواب بگو که آمنت بالله گماهنو با سماءه و لطفاته

وقت بیع اچکانه یعنی ایمان آوردن بخدا
 عزوجل و بایتمه نامهای دومی و بایتمه صفتهای
 و بایتمه حکمها و دستبوس کردن دین مسلمانان را
 و آنچه در وی است بنزارم از کفر و کافران آنچه در دست
 خدای را فرستادیم جواب بگو که می شناسیم
 چگونه می شناسیم جواب بگو که چگونه
 بدین شبهه و بدین نمونه می شناسیم الله لم یزل ولا ینزال
 ملک خدا یکیت زایل نکشت و نکرد و همیشه بود
 و همیشه باشد پس کشته شد و هوایم جمع بصیر هر چه خوا
 کرد و هر چه خواهد بکند یفعل الله باریتاد و بحکم باید
 چون و چگونه چه باشد جواب بگو که هر که

جمع شده

جواب بگو که چون و چگونه بی شکره و بی عنونه
 می شناسیم اندام مریز و لایزال ملک
 خدای کمیت را این کثرت و نکره و همیشه بود
 و همیشه باشد پس که شد نمی شود و هر چه
 هر چه خواست که در هر چه خواهد گفت
 بفصل اندامینا و در حکم ما میرید

چون و چگونه چه باشد جواب بگو که هر کس را
 چون چگونه می بینم و یا عرض یا جوهر بود
 خدای را آن شاید حق جل و علی از همه منزه است
 پس ثابت شده است که چون چگونه و شبیه
 و مظهره است السلام حضرت جواب بگو که

الاسلام اهوالاتها و با مرفند و جهت نواب و جناب
 يعنى من زمان برداری کردن است آنچه عاقل
 تعالی گفته موده است از در بودن است از انچه
 خدای تعالی باز داشته است

شکلی

تو مسلماننی جواب بگو که الحمد لله
 معنی الحمد و تسبیح است جواب بگو که سپاس پیشانی
 مر خدای را عزوجل از باز میمانی
 جواب بگو که از زور میشتاق معنی
 میشتاق چیست جواب بگو که الهیشتاق
 هو العهد الموقوت و الخطاب خطاب ان بود که
 در زمانی که حضرت حق پیشانی او معانی
 از معانی

۱۰
ارواحی ما را بقدرت خویش بدگر دینید
از پروردگار عالم ندا آید که ایست بر بگم
یعنی نیستم من پروردگار شما یان ارواح
کف من قالوا بلی عیننی هستی تو پروردگایان
وجه جهانیان خالق کل شی و رازق کل شی
والله عنی وانتم الفتنه نامرستان
بر چند نوع است جواب بگو که بر پنج نوع است اول
کلمه طه است لا اله الا الله محمد رسول الله
اول کلمه شهادت گفتن است که شهدان لا اله
الا الله و شهدان محمد عبده و رسول
دویم پنج وقت نماز که آوردن است بیوم

روزة ماه شریف رمضان و اشتهن است
 چهارم زکوة مال دادن است پنجم
 طواف خانه کعبه کردن است هر کوا قدرت
 و توانائی باشد مرزا دورا جمله حدیث آمده که
 قال ابنی علیه السلام خمس شهادت ان لا اله الا
 و اقام الصلوة و اتوا زکوة و صوم رمضان
 و حج البیت من استطاع الیه سبیلاً
 و بیان ارکان و احکام نماز
 بدانکه نماز برانیت از فرمانهای باری تعالی
 بر همه بندگان از مردان و زنان کافر و مسلم است
 هیچکس نمیر تواند شد هر کس منکر شود کافر گردد

نعوذ بالله من ذالک نماز اصل آنکه طاعت ^{باشد}
 و بیستون دین است و در استکار از عذاب
 ایم است قال امیر علی علیه السلام من اقامها فقد
 اقام الدین و من ترکها فقد هدم الدین
 در شبان روزی چند رکعت نماز است جواب بگو که
 چهار رکعت نماز است ازان جمله هفده رکعت
 فرض است و سه رکعت و ترواجب است و در ^{زود}
 حرکت فرض است و سه رکعت است ^{سکون است} و سه رکعت است
 و شصت چهار سجود است و نود چهار تکبیر است
 و حکام نماز چند است جواب بگو که شش است
 اول یاکی از حدیث دوم یاکی از ^{سجده} است

بیوم پنجم عورت است مردان را از زمان نماز روز
 زنان را از پس مقدم چهارم شناختن وقت
 پنجم نیت کردن ششم روی بقبله آوردن
 ارکان نماز منداست جوات بگو که تهنیت
 اول بگفته سحر بیده دوم قیام بیوم مترادت
 چهارم رکوع پنجم سجود ششم مقده اجیز
 مقدار تشهد یعنی التیمات خواندن تا بعد از
 بیستم یعنی منسرح از نماز کردن
 واجب است نماز منداست جوات بگو که تهنیت
 اول فاتحه خواندن دوم سپوره با فایضم کردن
 بیوم رعایت ترتیب چهارم مقده او سنی

پنجم التیمات

حکم التَّحِيَّاتِ خواندن با عید در سپیده در هر قعه

ششم بلفظ سلام بدون آند بیستم دعا

قنود خواندن هشتم یکبیرت عیدین هشم

تخلیل ارکان یعنی آرام که فتن در رکوع بود

دهم تعیین تکلیفات در دو رکعت اول و ثانی

در ایضه چهار رکعتی یازدهم در بلندای بلند

خواندن دو از دهم در پستی است خواندن

مصلح سوم در احکام و ضوابط النبی علیه السلام

الوضوء من ماء الحیاء در وضو من حیة

فرض است جواب یکبیرت چهار حیز و نه نش است

اول روی شستن از دست کاری موی شستن

الجمعة

بیستم خلخال کهنستان که در نیم خلخال ریش کز در
 و هم هر اندامی را سپهر بار شستین
 شکسته و صنوا چند چیز است جواب که
 بیفاده چیز است شش از پیش بول و اینست
 و مانی و پنگ ریزه و چون سستی را که
 انرا از زمان مینتند و سه از پس است
 باد و غایت و که می که انرا که و اینست
 جار و کیم مکان ظاهرند اردو ارسنگ و
 و سپوشی و سستی غالب و فتره قهر زنگار
 و چهار کیم مکان ظاهر دارد بول
 و نیم و زرد اب و قی که به پرمی و اینست و کیه

تا نبر زنج و ازین نزمی که شش تا مابین نزمی کوش

دویم دو بیت شپست تا از نوح و بار نوح سپوم

جماریک بر مسج کشیدن چهارم دو پای را

تا شتائیک و با شتائیک شپست

در طهارت چند چیز نیت است جواب کوه که سه

ده چیز نیت است اول او در بیت شپست تا

مجدد است و دوم نام خدا تعالی بزرگ باشد

در طهارت

را ندن یعنی بسم الله الطیم و علی و سلم

سپوم میسواک کردن چهارم آب در دهان کردن

مخیم آب در سبخی کردن ششم مسج در کوش

کشیدن هفتم نماز بر سر کوشیدن

۲۸۲
استخار بخند و جهت جواب بگو که بر شش و جهت
اول بعد از آن منابت و محبت و نفاست محبتی که
زیاد از در رسم شرع باشد شش است اینها فرض است
اگر نجاست مقدار در رسم شرع باشد شش است
اگر از در رسم شرع کمتر باشد شش تن آن است
اگر بول کرده باشد پس در شش است جهت
اگر بادی از وی بوی آورده باشد که هم تری باشد
شش تن آن جهت است اما اگر قوی کرده باشد
یا قوی از پس او رفته باشد یا که زده باشد
یا حیمت کرده باشد استخار شش است جهت
استخار بخند نیز جایز است جواب بگو که

هفت میزبانیت اول نجاک دوم لنگ
 سوم جوب چهارم پینه به پنجم بکلون
 ششم بریک هفتم به نند استنجا بجد
 غیر مکرر است جواب که برود نیزت مکرر است
 اول کاغذ دوم سفال سوم بدت رالیت
 چهارم لعنف چهارم پنجم لیرکن ششم لطعام
 هفتم بانگشت هشتم غنت نخته نهم بحق عیز
 دهم استجان در وضو و حیت
 حیت و چند است جواب که واجب و منو
 یازده است اول آب رسانیدن ماب التقدیر
 ظاهر شود دوم آب رسانیدن کهوشه ششم

سوم آب نینا پان بر پناخن چهارم چهارم که
 برابر است باشد و در کون پنجم پانچ زمین و
 درون ششم استی کند در عاری که عورت شود
 آب سینه پنجم آنکه روی پوست کند
 ششم آنکه آب را زباده از یکون پنجم نریند پنجم که
 شیطان را از خود منج کند و هم آنکه بدست
 است استی کند یا زدهم آنکه آب را منی را
 در آب شامی و نریند

جمله خنکها بر چند نوع است جو آنکه که
 برده نوع است چهارم و پنجم است و چهار
 است است و یکی واجب است و یکی

مسجبت
 چهار غسل فریضه که است
 جوابگو که اول پشرون آب منی که
 بر وجه تنه کی باشد دو عم فر هم آمدن دست
 بی که آب منی من و آید سوم غسل حیض
 چهارم غسل نفاس
 جلد غسل نیت
 کدام است جوابگو که او غسل روز جمعه است
 دویم غسل روز عرفه است سوم غسل روز عید
 پنجم غسل روز چهارم است
 اما غسل واجب آن است که کافری که جنب باشد
 مسلمان شود دو عم غسل است اما غسل
 مستحب آن است که کافری که مسلمان شود یا کوه

با نفع نشود و نماند بپوشید نشود

در غسل جنابت چند چیز فرض است چو آب بگو که
 چهار چیز منسوخ است اول استنجا کردن فرض است
 دوم آب در دهان کردن پیوم آب در منه کشیدن
 چهارم آب بر تمامی اعضاء رسانیدن چنانکه
 زیر یک موی مشک نماند قال الربی علیہ السلام
 بحت کل شرة جنابت رسول صلی الله علیه و سلم
 میفرماید که زیر هر موی جنابت است پس
 نیک است باط باید کرد و اوامشت در کوشش کنند
 وزیر ناحن را خوب حطی کند اگر میان دندان چغری
 مانده باشد آب رسانیدن فرض است ولی بعد از غسل

حتی با بجا طارد. اگر **بوی سنگ** در غسل چند چیز است
 جواب بگو که پنج چیز است اول دو دست پستن دوم
 فرج را شستن سیوم وضو با فتن است
 جلم پنج است از اعضا دور که درن کهنم
 تمامی اعضای خود را سه بار شستن **اگر بوی سینه**
 حیض از زن عایض میندیزد و رفکت جواب بگو که
 شستن نیز دور افکند اول اکنه نماز کند
 اردویم اکنه روره ندان و سیوم قرآ
 ن بچواند چهارم در مسجد نرود و پنجم طوا
 ف خانه کعبه میندیشتم ششم هر با زن
 نزدیکر میند بدان که ایوان حیض شش رنگ است

اگر چه امام ابراهیم مخمّر مذہب بکہ کہ دہشت جواب
 بکہ کہ مذہب امام القمہ اگر چه امام القمہ مذہب بکہ
 دہشت جواب بکہ کہ مذہب امام ابوہریرہ اگر چه بکہ
 امام ابوہریرہ مذہب بکہ کہ دہشت جواب بکہ کہ مذہب
 امام عبداللہ ابن مسعود اگر چه امام عبداللہ
 ابن مسعود مذہب بکہ کہ دہشت جواب بکہ کہ مذہب
 حضرت امام محمد مصطفیٰ صلی علیہ وسلم حضرت امام محمد
 مصطفیٰ صلی علیہ وسلم مذہب بکہ کہ دہشت جواب بکہ
 کہ مذہب ابراہیم خلیل اللہ اگر چه حضرت ابراہیم
 خلیل اللہ مذہب بکہ دہشت جواب بکہ کہ مذہب
 شیث بنی اسرائیل اگر چه شیث بنی مذہب بکہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال النبي عليه السلام طلب العلم فرضية على كل مسلم
ومسلمة صدق ما روي عن رسول الله من قوله **العلم يبيد الكفر**
رسول الله صلى الله عليه وسلم طلبه كدون علم من
يضه هبت بر همه مسلمانان از مردان و زنان از
و بنده **العلم يبيد الكفر** چهار علم هبت اول علم توحيد دوم
علم نماز سيوم علم روزه چهارم علم جيف و نفاسين
الارم همه مسلمان اين مباحث با موزند و ياد كيرند
امام ابى حفص بخارى رحمه الله عليه ميگويند كه پنج
فرض در نماز هبت هبت بخارى مي آيد و نعلم

و نامهای اخرا میمانند نماز انسان در پست منبت و
 در پست فرا ایضه ایمان و قسرا ایض طهارت و فرا
 ایض نماز و واجبات و نماز و فرا ایضه روزه زکوة و فرا
 ایض حج لازم باشد بنابراین این کتاب را مهمات
 اسپینام نهادند در فتاوی طبری و فتاوی
 کبیری و در فتاوی ماکری و در صلوة و مسجود
 مذکور است که هر که فرض و واجب نداند نماز او رو با
 شد و بزه کار که در جوابه امام بی محض رحمه الله میگوید
 بیند کافر می کرد و طلب دین باید که فرض را آموزد و
 نمازها که شسته را باز کرد اند البته بر مشومسن لازم
 است که بدانند تا عبده نماز بیرون آید و نماز او در

سیاه و سبز و سبز در زرد و در یکدیگر که
 و سفید اگر در چند اقل اکثر حیض چند شبانه روز است
 جواب یکو که نزد انا اعظم اقل حیض پیر شبانه روز است در
 اکثر مدت حیض ده شبانه روز است **اگر در چند اقل اقباس**
 و کثرت اقباس تنبیه است جواب یکو که اقل اقباس در هر یک
 و کثرت اقباس در هر یک شبانه روز است **اگر در**
 خونی است که از عصبت و لد می آید **اگر در**
 جمله فیض بر چند نوع است جواب یکو که در دو
 نوع است اول و سترش بین است که هر دو در جای
 نیارد از کردن او با قوطی شود پیش نمازوزه
 در رکوع و حج اما سترش کفایه است که اگر از

در جمع کمی بجای آرد از کردن دیگران بسا قضا
 شود میل سلام در جواب غلطه و نماز بنابر آنکه
 اگر چه **که** جمله مذہب با بر چند نوع است جواب بگو که
 بر چهار نوع است اول مذہب حضرت امام اعظم
 ابوحنیفہ کہ فررحمت اللہ علیہ دویم مذہب
 امام شافعی بیون مذہب امام احمد سند حیا
 چهارم مذہب امام مالک رحمہ اللہ علیہ جمعین
اگر چه تو در مذہب یک ہی جواب بگو کہ در مذہب
 امام اعظم **اگر چه** امام اعظم مذہب بودنت
 جواب بگو کہ مذہب امام حماد **اگر چه** امام حماد
 مذہب بگو دانت جواب بگو کہ مذہب امام ابراہیم

بخفی امام

در است کرد هر چه فرض است داشتن او نیز فرض است و کم
 واجب است دانستن او نیز واجب است و آنچه نیست
 است دانستن او نیز همین نیست است دانستن
 دانستن است چه بر همین است این مجموع فرضیه
 و واجب است و نیست و مندوبات و مکروهات و نه
 و نماز را بطریق اختصار اگر کتب فقهی بنا بر آن نوشته و محیط
 و مبطون و کبیر و ناسک و شهابی و قیادی مسعود
 دی و قشیر و مینر و مینر و معین و هدایه و سر
 غیبی صلوات و عمده الصلوة و کما و سپهر حسبه
 و غیران جمع کرده شده است میابدیان را پسندیده
 هند **که پیش** فرضیه پیش از فرضیه و قرینه در فرضیه

و در نسیء بعد از مندریضه که است جواب بگو
 و فریضه پیش از مندریضه علم است در عمل و مندریضه
 در فریضه احلاص است در عمل و فریضه بعد از مندر
 فریضه خوف است و غسل **اکبر چنگ** مغفیل از بیوع که ام
 است جواب بگو که شناختن خدای تعالی اگر پرسید که
 نیکه ایمان که ام است جواب بگو که صبر و نیک است **اکبر چنگ**
 قرارگاه ایمان کی است جواب بگو که در میان صبر
 بودن است **اکبر چنگ** شرط بقای ایمان خند غیر است بگو که
 به خیر است اول شاد بودن بر یافتن ایمان دویم
 عا تمکین بودن بر ذوال ایمان پیوسته است
 از تباد کنند ایمان **اکبر چنگ** فریضه ایمان خند غیر است

تواب بگو که

جواب یکم که جہانگیر بہت اول خدا تعالیٰ را در
 آیتن دوم نجدای تعالیٰ ایمان اورون پسوا
 را ایمان را نکا بدشتن چهارم ایمان را با خود برن
 بتوفیق خدای تعالیٰ **اگر چہ** ایمان حدیث جو ایک کہ
 ایمان کو اسے دادن بہت شینا ختن **اول** من خدای
 تعالیٰ لایر کایکی **اگر چہ** اسلام حدیث جو اب یکم کہ
 اسلام کو اسے دادن بہت شینا ختن **اول** من خدای
 پسو **اگر چہ** ایمان بہر بندہ جون ایمان سچ بہت
 یا نہ جو ایکم کہ ایمان ہمہ سبک نوع میسبانتد اینغی
 بر جہانگیر بہت اول ایمان محبوب ایمان فرشتگان
 جاوہر بہ شینغی دوم ایمان معصوم بانوف

دینی خط این ایمان پیمبر است پیوم ایمان عارست
میشود که این ایمان بودن از ایمان محرم ماند و کفر
گردد و بفرود این ایمان منافقان است چهارم ایمان
عطای است این ایمان مؤمنان است بر همین ایازنده
باشند و بر همین ایمان می میرند اگر چه شرایط ایمان چند
جواب بگو که شرایط ایمان بر هفت چیز است اول ایمان
بغیب آوردن دوم علم غیب را خاصه خدای تعالی
دنیست پیوم مهبت و دوزخ را نادید که دیدن جماع
م جلالهای خدای تعالی جلال دنیست پنجم حرامهای
خدای تعالی را حرام دنیست ششم از حضرت حق ترسکار
بودن هفتم رجالت یعنی از رحمت خدای تعالی امیدوار بود

اگر **سجده** و جبات ایمان جنند چیز است جواب کبوتر که دوازدهمین
 است اول با علما صحبت و شستن دویم از خاستگان در بون
 ن سپیدم شسته را آب دادن چهارم دهت مرحمت
 بر سر پیر ایمان ماکیدن پنجم کرده را شستن
 ششم در دستان را پر سپیدن هفتم دو حکنی را آ
 آشتی دادن هشتم دهت مرحمت بر سیماره کان
 دهمتن نهم نجاستی که در سیراده باشد دور کردن دهم
 پنجمی که در سیراده باشد دور سبانتن یازدهم
 طواف خانه کعبه که در دوازدهم اهل و عیال خود
 را ایمان مهر افتن **اگر سجده** ایمان عمل که دهت جواب که
 آمنت چند کما هو با ساریه و صفاته و قبلت جمع

۱۱
در اکانه یعنی ایمان آوردن بخدا می عزوجل که همچون
و سحک پونه بی شبهه و بی نمونه است با همه نامها
می و می و با همه مفتای وی و همه حکمای وی پیر
ضمیم یعنی قبول کردیم دین مسلمانان را پیر
م از کفر و کافران **که** ایمان مفصل که ام است
جواب بگو که آمنت باشد و ملائکه و کتبه و رسته
و الیوم الامروز و القدر خیره و شره من است
تعالی و بعثت بعد الموت یعنی ایمان آوردن بخدا
می عشر و جل له و بقره شان که در کتبهای می
و در رسولان و در روز قیامت و آنچه تقدیر
نیکی و بدی همه از خدا است عنده و عمل از می آیند

زنده که دانند حق است و راست است **اگر چه**
 مسلمانان در عبادت جواب بگو که مسلمانان پنج مرتبه
 اول تر بسند از خدای عزوجل دویم امیدار بود
 ن از رحمت خدای تعالی بسوم تن بسردن با
 نند تعالی چهارم تن شدن بکار خدای تعالی پنجم
 تن بسردن بخلق خدای تعالی بد ائمه من بسردن
 بخدای عزوجل عبودیت است تن بسردن بکار
 خدای عزوجل عبادت است و تن شدن بخلق عزوجل
 است **اگر چه** مسلمانان در عبادت جواب بگو که دو نیست
 بی آزارهای یعنی با آزار که دانات است دویم
 بر دبارهای یعنی مرد است **اگر چه** بر پایه مسلمانان عبادت

جواب بگو که علم است سرایه علم علم است و
سرایه مروت شفقت است سرایه شفقت است

اکبر *اصول دین هفت است جواب بگو که هفت است*

اول توحید است یعنی یکی گفتن و یکی اعتقاد کردن

و یکی دانستن است دوم عمل است یعنی خود

راستی کردن سوم است یعنی کار حضرت را

بر کار و دنیا مقدم داشتن چهارم بنوت است یعنی

پند و نصیحت گوید پنجم امر معروف و نهی انجمن خدا را

تعا امر کرده است بجا آوردن ششم نهی منکر است

یعنی آنچه خدا را تعالی کرده است دور بودن و دور

نفع گزینی هفتم تبر است یعنی بد شمنان خدا را

و شمنی

و شیخ کردن هشتم تولدت یعنی بروستان
 خدا ارتقا و دستی کردن **اگر چه** احکام شریعت
 چند است جواب بگو که هشت است اول فرض دوم
 واجب سیوم سنت چهارم مستحب پنجم حلال
 ششم حرام هفتم مباح هشتم مکروه **اگر چه** بنابر حدیث
 جواب بگو که شش است اول عقل دوم بلاغت سیوم
 علم چهارم سلام پنجم نیت ششم وقت **اگر چه** نیت
 نماز که بر ثنائین است کدام است جواب بگو که اول امامت
 دوم جماعت سیوم نماز جمع چهارم نماز عصرین
 پنجم نماز چهارم **اگر چه** در وضو فرض کدام است
 واجب و سنت و دستی کدام است جواب بگو که

فرض همانکه از برابر نماز و گرفتن و اینکه به غلاف
باشد و سوره ملاوت فرض است اما از برای طعام خوردن
و زیارت علماء و صلحا رفتن وضو واجب است لیکن
پست آنست که چون در روزه گوید و یا غیبت کند
پست آنست که در بیرون نماز خنده و قهقهه کند **اکثر است**
در وضو چند فرض است جواب بگو که چهار چیز
فرض است اول شستن رومی است ازین نرم
کوش تا باین نرم کوش و از هر یک دو بار بشاید تا برنج
دویم شستن دو دست تا برنج سیوم چهار یک
سیرج کشیدن چهارم شستن نه دو بار تا شستن
و پنجم شستن یک و کسی را که ریش انبوه باشد مسح

کشیدم

کزین فرض است **که سید** در طهارت چند چیز نیست
 جواب بمو که جهاده خیر نیست است اول دود است
 شستن مانند است دوم نام خدای تعالی بزرگ
 بردن یعنی بسم الله العلی اعظم و الحمد لله
 ین السلام گفتن است بسم است یعنی نیت
 ان اتوضا ولا یأتمه الیه لرفع الحدت چهارم
 میلو که کردن چس آب در دهان کردن ششم
 غزوه کردن برهنه آب در پستی کردن و پستی
 نشستن هفتم ترتیب بجا داشتن است یعنی
 اول زوی بعد از آن دود است بعد میسج
 بعد از او پاسا و میراند می با شستن هفتم

منوده اند باید خوانید ششم بدبیت را بیت آب در
 دهان و در بینی کردن همفم بدبیت جب بینی را
 فرودن بیستم پیر انکشتگان در سپورخ گوش
 بوقت مسج در آوردن نهم انکشته بین راغبانین
 اگر چه فراخ باشد اگر تنگ باشد عیب نمایند بو
 فرض است دهم وضو بر وضو کردن است یازدهم
 وضو را خود تمام کردن نه بیاری غیر دوازدهم چون
 انا عالی شو پرو کرده ماندن است سیزدهم
 آب را فعل غسل آوردن و در شش خود را نشانه کردن
 و بی یازده از آن آب را خوردن چهاردهم
 سوره انشا از کتاب را بر خواندن پانزدهم و کلمات

پانزدهم دو کعبت نماز شکر وضو خواندن
 نزد هضم دعا باسی که بزرگان خوانند و اندنوا
الدرجید مکروهات وضو بند غیر است جواب
 مگو که نه غیر است اول در وقت وضو سینه
 حلقه و آب بسیار ریختن است دوم آب
 بر روی سینه ریختن سوم آب را در آفتاب
 کرده وضو کردن چهارم وقتی که روی شوید شام
 جو پوشیدن پنجم همراه زنا و مسطحه
 که در ششم از سه بار زیاد شستن هفتم
 در جای استنجی وضو کردن هفتم در جای بول
 کرده استنجی با خلق هشتم بینی را بدست راست

افشردن **اگر پند که آداب** مبرز از خلق حبسند
 است جواب بگو که مبتدیان است اول شبت
 دویم و سیم پوشیدن **تا آستینها بالا کشیدن**
 سیموم مغسولین جوین پوشیدن چهارم که
 کاعلی باشد از خود دور کردن **پنجم مهری که**
 در وی نام خدای تعالی یا آیتی یا حرفی ایما و صدویا
 از کلام او باشد بجای پاکی که **ششتم است**
 ششم باری چپ در آمدن **هفتم روی و شبت**
 بیوی چپه کردن **آفتاب و ماه را زنده کردن**
 هشتم دست چپ زیر زنج **دشتم محض بار خورا**
 بالا پنی چپ نهادن **دهم خوی نا افکندن یا زود**

یازدهم بر زمین خط ناکشیدن و در هجدهم
 سیم با شتر در سینه هجدهم مپو آنکه درون جها
 هجدهم چین ناکشیدن باز هجدهم سوی عورت خود
 نظرناکردن شام هجدهم خود را بسیار برهنه کردن
 هجدهم بول خود را در آب پسته را پاک کردن جن
 نجه مده سر پد سیزدهم بعد از فراغ خود را بپزند
 کلونج یا بجامه که از او دفع رفته باشد یا بجا که پاک کردن
 نزه هجدهم خندان بنیاید که تری آن برود و سیم
 شمار سه کلونج خرد علمای ما شتر منبت اگر بر یک
 سنک یا کلونج پاک شود پاک بود منبت یکیم
 در وقت بیرون آمدن پای راست بیرون کشند

استبراک ام ایست و استنفا و استنجا
 که ام ایست جواب بگو که استبراک ان ایست تو
 حتی طر کند منبکامی رود و از مزود و حیثیه
 تا بزود و حافارغ شو که صاحب و هو سیه است
 در خشک نیز آرات زنده و یاد در سوراخ ذکر
 بیند و عورت نیز بیند اگر کف عورت
 پرده مزاج باشد میگیرد باشد بر دشتن
 او را و ندر صفت اگر گاه کاهی میگیرد باشد
 پرده برداشتن او را واجب و اگر کف عورت
 خشک مزاج است نمیگیرد پرده برداشتن او را
 او را نسبت است این نسبت از ما در مؤمنان

عالیته صدیقه مانده است رضی الله عنه یاد کند
 پرده در سیه محبت درون لیم با پیش رحیم یا در سیه
 ح خارج هر جا که آب امپاک کند سماجا برده دا
 رد چون مسح زیاده از در ششم عمی بوده
 سیود بات شستن منرض باید و نهیت و اگر مقدار
 رد در ششم شرعی بوده باشد و احسبت و اگر نکمی
 از در ششم شرعی باشد شستن او نهیت است
 مگر و باست استنی منبذ نیز نهیت جواب یکوم
 یاده نیز نهیت اول نهیت را نهیت استنی کردن
 دویم لطعام سیوم بنماک چهارم با سپنجون پنجم
 بکترن ششم با بکست هفتم بسغال هشتم بکیاه

محکم بحق مردم در نظر خلق بازدهم مقابله
 شکسته وضوح بند عزیز است جواب بگو
 بی چیز است سس از پیش بیخ از پس است
 و سپه چیز از دین بیخ نیز از بدن است و سس عزیز دیگر
 مقام معلوم ندارد آن سس از پیش است
 اول بول دوم آب میخی بیوم آب سد کجرام
 گرم بیسم زرد آب آن سپه نیز که از میخی است
 که ام است جواب بگوید اول خون دوم ریم بیوم
 مغز است آن سپه نیز که از دهن است که ام
 است جواب بگوید که اول قی که به سپه دهن باشد
 دوم خون بیوم ام است آن سپه نیز که

است که ام ایست جواب بگو، اول خون دویم ایم
 سیوم زرداب چهارم کرم خراپت جت
 آن ششم مقام معلوم بد از و که ام ایست جواب بگو
 اول خواب دویم ششم سیوم پستی غالب
 چهارم دیو است سیم خنده قهقه در عاز و غیر نماز
 ششم مباشرت فاحشه یعنی چون زن بپوشد
 برسد در دو رکعت نماز چند غیر فرض است
 جواب بگو بقول علی ششم زعفران زده نیز فرض
 است هفت در نماز و هفت بیرون نماز است
 آن هفت بیرون نماز است که ام ایست
 جواب بگو اول آب پاک دویم جای پاک

سپوم با مسر پاک چهارم نیت کردن پنجم
 شام خلق وقت ششم روی بقدر آوردن
 هفتم بپوشیدن عورت هشتم اندام پاک
 ان هفت درون نماز است که ام است

جواب بگو، اول بکثیر تحریر دوم فنیام است

سپوم قراوت چهارم رکوع پنجم سجود
 ششم عقده احدین یعنی نشتن و الحاث

راتا عبده و رسوله خواندن فاما در نماز چهار کافی

عقده اول فرض نیت واجبیت هفتم تربیت است

یعنی اول استادن در نماز بعد از ان رکوع

بعده بپوشیدن که مردی اول سجده که در بعد

از پی

بعد از سجده پس اگر مردی اول سجد کرده که بعد
 بعد از سجده رکوع کرده بعد از رکوع استقامت
 نماز او روا نباشد اما ترتیب میان سجده
 که در هر رکعتی می کنند فریضه نیست و اینست
 پس اگر مردی در رکعتی اول سجد کرده که
 در رکعت دوم سجده کرده که در نماز او رواست
 بیستم بیرون آمدن از نماز بفرستنی سلام
 خواه کلام نزدیک امام عظیم و امام نجف است و امام
 محمد بیرون آمدن از نماز بفرستنی نماز کند ازنده
 فریضه نیست پس اگر مردی نماز بامداد میکند
 از دو ایتمات تا عبده و رسوله خوانده سلام

نداده بود که آفتاب بر آمد نماز او نزد امام عظم
 روانباش زیرا که او فیصل بود از نماز بیرون نیامده
 است نزد امام ابویوسف و امام محمد و او را با نسیب
 که اینچنان پانزده و شصت یکی را خواهد بعد از اموشی خواه
 بدست کسی ترک کند نماز او روانباش بعضی از علما گفته
 اند هر یک این پانزده فرضیه را ندانند نماز او روانباش
 اگر چه **چند** واجبات نماز حنبلت بواب بگو که بر است
 اول بلفظ بکته است اگر کفایت دوم اول بار ششمین
 خواندن احویات در هر دو بشپتن چهارم آوردن
 سر و یمنه را در مجلس ششم هر واجبی در مقام است
 ن ششم بلفظ سلام از نماز بیرون آمدن بیعت ششم

منضم خلال ریش کردن و هم تمامی سپهر را
 میبج کشیدن یا زوهم تر بر تر شستن یعنی عضو
 را خشک مانند و از و هم میبج دو گوش کردن
 پس زوهم میبج کردن کشیدن چهار و هم است اعلا
 گردن مستحیات و عضو جذبت هواب بکوه
 شانزدست اول پیش از وقت خود را نهانها
 ساختن و و عضوی کامل کردن دوم در هنگام پانصد
 سپهر بر بینه کردن سپهر روی بجانب قبده که آن
 چهارم شستن هر عضوی کلیمه شاداة گفتن که
 انشد وان لا اله الا الله و انشد ان محمد عبده و رسوله
 سبحنم اذ عیای که برزکان در طهارت بعین

استغفر الله العظيم

استغفر الله العظيم

استغفر الله العظيم

الذي لا اله الا هو الصمد القديم
والذي لا اله الا هو الصمد القديم

والعفو والرحيم

بنا انك هو انت

الرحيم

عزت در دو رکعت اول از قرآن خواندن ششم یعنی
 کردن الحمد در دو رکعت اول نهم به آیت تقی خواندن
 بیک آیت طویل یا الحمد در دو رکعت اول دهم اول الحمد
 خواندن بعد از آن سپوره خواندن یا زهدهم عای تنو
 ت خواندن در نماز وتر واجب رکعت اخیر و از دهم
 بلند خواندن امام در نماز با صد و نماز شام و نماز خفتن پیش
 سیزدهم بکن خواندن امام در نماز ششم و در نماز دیگر
 اگر از این پیش بر او واجب چیز بفراموشی ترک را سجد
 پهلو واجب شد اگر عمد ترک آورد پی سهو کند هم نماز او را
 و ابا شد لیس کن نقصان او می شود در ترک کردن هفت
 واجب دیگر که بعد از این چهارده است در ترک آنها بی گناه

نیست چهارم دهم است که فرقی در رکوع و در سجود نهم خوا
 موش تودن قوم در نماز در وقت قرآن خواندن امام
 نماز نهم پس که درن با امام مقتدیان را در جای که امام را
 در یابند اگر عیبی که از نماز مقتدی محبت نباشد بنفتم نهم
 تلاوت را بر امام و بر کس تنها که از نهم کبرایت عیدین
 نهم مکتب رکوع در نماز عید سیم سجده بهو بجای آوردن نیز
 نماز عیدین و جمعه بر امام و بر کسی که نماز میکند **الله**
 در نماز عید غیر نسبت است جواب بگو که است مرفت غیر نسبت است
 اول در کتیر اول دو است برداشتن دویم در کتیر پیش از
 حاجی قنوت دیت خود برداشتن سپوم بر دو در کتیر
 ت عیدین برداشتن سپوم کنده و دشتن نکشتان در وقت

کتبه گفتن پیشم پس ای کتب اللامه خواندن ششم نهادن
 در بیت است بر بابله ای دولت در بیستم کتبه ای که غیر از کابول
 در هر نماز است هشتم پس ای ربی اعظم کفتم در رکوع
 سیه بار منم کفتم در روز انوار دو دولت در هنگام رکوع
 دهم کفتم ده دشتن کفتم در وقت کفتم برور انوار
 هم سپراز رکوع بر دشتن خباخه است است آرم کفتم
 دوازدهم شپن میان دو سجده پیشم شپن است ام سجد
 کردن چهارم در سجده پیشم ای الاهی سیه بار کفتم هفتم
 بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز استادن رقع آینه
 شانم و علم کردن خود را و منان مال و جاز در دو هم
 هجدهم سلام دادن جابت دولت و دولت پیشم پیشم کفتم

مقدمه را با امام سپتم پیروی کردن مقدمه را امام را در اوقات

ل امام است نسبت یکیم اعدو با الله من شیئنا العالی الرحیم کفتم امام

و مقدمه اعدو با الله من شیئنا العالی الرحیم را نزد امام عظیم و امام

م محمد سخنان و نزد یک امام ابی یوسف بخوانند فدی بقول

امام ابی یوسف هر وقت در خیر خلاصیت است دست دوم

با کس خواندن تقوی است سپیم الله الرحمن الرحیم

بزد امام و بر یک که تنها نماز میکند از دست چهارم است گفتن

بسم الله الرحمن الرحیم است پس آمین گفتن بعد از نماز

ن در سجود فاتحه امام را و منفرد را و مقدمه را در نماز

های که امام بکنند میخوانند است ششم شرح الله لمن جمله

گفتن امام را بنا که است گفتن مقدمه را و منفرد امام

ابو یوسف

ابو یوسف از امام اعظم رحمة الله علیه روایت می کند که

سبع المدلن حمد و گوید ربنالک الحمد گوید اما در هدایه میگوید

گفتن اولی منفرد جمع کنند بیان سبع المدلن حمد

و ربنالک الحمد بیت هفتم که بر دهن پای چپ و راسته

گردن پای راست در نماز بوقت نشستن این نشستن

در حق مردانست اما نیست بر زنان است که هر

پهرون نشینند پای چپ جانب پای راست پرو

آورند اگر کسی از پشتمای نماز چیزی ترک کند

نماز او روا باشد بجز کار شود **اگر بر سینه** استیجا

در نماز چند بیت جواب بگو که بیست و یک بیت

اول در چپ و راست و آسمان نظر ناکردن

دویم در وقت چهارم در بان خود را پوشیدن بیستوم
 دور کردن سرفه چهارم زیاده خواندن قرآن پنجم
 آیت قیصر پنجم خواندن مفهوم **ششم برابر شدن**
 سپر پشت در وقت رکوع هفتم نماز دور
 بودن پیش از دو بیت و نماز بنی پیش از
 پیشانی در هنگام بجهده **هفتم چون سپر** در سجده
 بر وار و عکس این خواهد کرد **ششم** بجهده کردن
 میان دو بیت **هشتم** در وقت بجهده انگشتان
 دست و پای راستی قبله کردن **نهم** در سجده
 و نوی را از روی و پیشانی دور کردن و وزنا
 کش ده داشتن میان هر دو پای و قیام در وقت
 ایستادن

ایستان در نماز مقدار چهار رکعت **پنجم** و نام نماز
 هر دو دیت بر هر دوران در هنگام نشستن در قعد
چهاردهم برایست واجب سلام دادن **پانزدهم**
 در وقت تکبیر هر دو دیت تا نرمی کوشش می باید
 برداشت که در حق مردان بیست است اما زنان
 برداشتن دیت تا کف بیست و نه و نماز در سجده
 در زیر ناف است مردان را زمان را بر سینه بیست
ششدهم بر روی آوردن هر دو کف دیت از استن
 در وقت تکبیر گفتن مردان را **هفدهم** قرآن
 خواندن امام را در هر سجده وقت نماز مقدار یک از سجده
 الله علیه و پس شده است **هشدهم** زاده گفتن

بیجان ربی العظم و بیجان ربی الاعلی از سید
 بار و رقی که یک تنها گذار باشد باید که پیشما را
 بگوید **نزد هشتم** در داشتن باز و باز شکم دو
 داشتن شکم از زانها و در داشتن زانها از پاق
 دو داشتن پاقها از زمین در وقت سجده کردن
 مردان را **بیت** **اگر زمان عکس این میکنند**
بیت **یکم** خواندن فاتحه در دو رکعت اخر در هر
بیت **دویم** **بسم الله الرحمن الرحیم** گفتن
 در هر رکعتی امام و منفر و **بیت** **سوم**
 نظر بودن پیشوق است تا آن زمان که امام سلام
 بدهد **اگر پرسند که** محرمات در نماز چند جواب
 بگو

بگو که یازده است اول بلند گفتن پس به بت
 در نماز **دویم** بلند گفتن آمین بت بعد الحمد
 خواندن امام در نماز **سوم** گردانیدن روی راز
 قبل در هنگام نماز **چهارم** نظر کردن بجانب
 ایشان در نماز **پنجم** تکبیر کردن در سپتون بی
 عذر **ششم** برداشتن انگشتان پای خود را از زمین
 در وقت رکوع و سجود **هفتم** نشستن بر پشت
 پای در وقت خواندن تحیات **هشتم** بازی کردن
 بگرمچه چاه کمتر از پ بار اگر پ بار متصل باز کند
 نماز او فایده شود **نهم** اشارت کردن با بگشت
 شهادت در وقت خواندن کلمه شهادت خواندن

دوم بیک جانب سلام دادن و هضم خواندن و شاکست

یا زوهم زیارت برآمد اگر گفتن و زیارت

بر سببچانک اللهم و بچمدک فتبارک اسمک و تعالیه که

ولا اله غیرک خواندن و در التجیات در تعدد اول

زیادد از عبود و رسول خواندن **دوازدهم**

ترک کردن از بیت یک واجب نماز یکی اما در

مخطی مسلمات و مکرمات را بجاهش آوردن

اولا کبیر گفتن و دواتا پ بار **دویم** شمرده

آیات قرآن ماتسبیحات یا دیت هر طریق عقد

بیت **سوم** دیت در تهنی گانه نهادن و تمام

هر فیدن می عذر اگر چه صرف به التوسل و چشم

علم

ظلم بینی جانب بالا کشیدن **ششم** و میسر شوند
 هفتم درم یا آنچه بدین مانند باشد در دهان خود
 داشتن چنانچه قراءت ممکن نباشد فاما اگر خواندن
 پست پست ممکن باشد آن زمان درم در دهان
 مباح پست اگر چنانچه دهان پر کند که خواندن نتواند
 روا پست هشتم فرو بردن آنچه میان دندان مانده
 باشد اگر کمتر از خود باشد اگر مقدار خود باشد فرو
 بردن در نماز و اینست **نهم** زکک گرفتن بستی
 از پستهای نماز که از آن پست هفت پست است
دهم تمام کردن قراءت در رکوع **یازدهم**

بیع الدلن چمد ه کفتن **دوازدهم** نمودن پرو
 دیت برزمن پیش از ز الواز برای سجده بقدر
سیزدهم برداشتن پرو و دیت ایشان از
 زانو در حالت ایستادن **چهاردهم** در سجده
 پس ماندن مثل یک **پانزدهم** پوشیدن پهن
 فی خمیازه نش زده **هشتم** بستن چشم **هفدهم** دو
 گردن پشک ریزه از سجده کان مکران که سجده
 ممکن نباشد یکبار یاد و بار دور کند **هشدهم**
 دور کردن خاک یا خوی از پیشانی قبل از سلام **نوزدهم**
 برگرفتن جامه **بیستم** خمیازه آوردن **بیت یکم**
 شکستن

شکستن انگشتان **بیت بیوم** مروی برای
 انداختن در چاهی که در قیام استاده باشد **بیت**
چهارم کن ده داشتن انگشتان در بغل رکوع و در غیر
 کبیر تحریر **بیت پنجم** تجلیل و رفاهت **بیت ششم**
 برهنه کردن پسران است در رکوع **بیت هفتم** قدم
 زدن سه بار یا چهار بار بگذراگر بعد قدم پاشنی است
بیت هشتم میل کردن چوب و راست **بیت نهم**
 کشتن ششدر کم از سه بار بعمل اندک سی ام دفن کردن
 ششدر کم از سه بار بعمل اندک سی یکم چرون زند
 عرق سی دویم کشیدن موزه بعمل اندک اگر بعمل بسیار
 موزه کشدن از او فاسد کرد در دراز کرد و اما

غاز را سجده که مقتدیان را دشوار آید **چهل** هشتم
 سبک گذاردن امام غاز را پسب شتاب کردن مقده
چهل نهم منتظر بودن امام بکبت فتح از مقتدیان

چون پسند شوند و رقراوت پس از خواندن المقده
 که در غار و ابله و **بجای** خوانند امام آیت سجده و در
 قرآن پاک خوانند مگر آن که آیت سجده در اضر سجده
 امام را خواندن آیت سجده مکروه نیست اگر چه در غار

پست قراوت میکنند **بجای** تکرار کردن آیت سجده
 خوشی یا پسب اندوه در غار قرص می غذر **بجای** دوم

در نماز سبب و نفل تکرار مکروه نیست اگر چه پیفته
 باشد **بجای** تکرار کردن پیوره در یک رکعت
 در غار

در خانه بصره نیز کرده است پنجاه چهارم بر داشتن استخوان
 است تاریخ در حق مردان پنجاه پنجم گفتن مقدر در خوا
 ن امام است امین است از پسر که مقصدی میدق الله
 گوید **پنجاه ششم** تکید کردن بستن یا بر دیوار بی
 عذر در نماز فریضه اما در نقل تکید کردن مکرر است
اگر بر بستن که در نماز مباحات چند است بواب بگو
 نه است اول نظر کردن در چشم که در این روی دوم
 راست کردن سجده گاه یکسباید و بار اگر چه ممکن باشد
 پیوسته شستن که دوم و ما خواهد پیوسته است خواهد پیوسته
 خواهد بجهل است خواهد بعضی اندک چهارم و شستن در دم
 در همین اگر از قرآرت مانع نباشد پنجم است

که فتن حیزی را که مانع نباشد از نسبت قرائت و است

نهادن ششم خواندن اخیر سوره در دو رکعت او

ل و خواندن اخیر در رکعت دوم فتوی برین است

بنفتم اگر در سوره در رکعت اتم از نفل **هشتم**

یکم که در نماز نفل که بعد نباشد **نهم**

امام بگویند چشم مقدیان را اگر امام را شک شود که

مندر رکعت که ازیده است **اگر بر یکند** مفید است نماز کند

حیزی است جواب بگو که بی خبر است یک از آن چون کفایت است

چون بچند مردمان دوم منزه کردن که خود باشند و بیجا

علی بسیار که جهت اصلاح نماز باشد چهارم ترک کردن

ن و تریضه از منزه نماز بعد از خواندن **عده** تریضه

حکم کشیدن مسج موزه **سنت** است جواب بگو که
 مسج موزه را با یکشت در پای کشیدیم فرض است کشیدیم
 تا ششادک **سنت** است قایم مقام فرض مقیم را یک
 ششاد روز و پفرایه شبانه روز **اگر کشیدیم** در روز **سنت**
 چتر فرض است جواب بگو که به چتر فرض است اول **سنت**
 کردن دویم وقت را **سنت** و شناختن سیوم از
 خوردن و آشامیدن و جماع دور بودن از صبح صادق تا وقت
 فرودفتن آفتاب **اگر کشیدیم** حیض از زن جایز **سنت** دور
 امانت جواب بگو که شش **سنت** اول انگ نماز
 بخواند دویم روزه ندارد سیوم قرآن بخواند چهارم
 در مسجد نزود پنجم طواف خانه کعبه ننگد ششم **سنت**

باوند یکی نکلند **اگر گنجینه** اقل و اکثر حیض شبانه روز

جواب بگو که اقل حیض به شش روز است و اکثر حیض
ده شش روز است اگر زده شش روز زیاده آید اورا

نون رستمی اعتبار میکنند **اگر گنجینه** اقل نفاس

و اکثر نفاس است جواب بگو که اقل نفاس

جد شش اما اکثر او چهل شش روز است **اگر گنجینه**

اقل طهر و اکثر طهر شبانه روز است جواب بگو که

اقل طهر یا زده شش روز است اما اکثر او را نماند

اگر گنجینه جمله غلبه بر همدنوع است جواب بگو که

برده نفع است چهار فرض است و چهار پست یکی

واجب است و یکی مستحب و چهار پست یکی واجب

پنجم جهت کردن قصه **اکر سکه** آب بر بند نوع است
 جواب بگو که بر پنج نوع است اول آب مطلق دویم
 آب مفید سیوم آب مکروه چهارم آب مشکوشت
 پنجم آب پلید **اکر سکه** آب مطلق بر پنج نوع است
 جواب بگو که بر هشت نوع است پنجه آب زمینی است
 و آب آسمانی است آن که آب آسمانی است
 اول آب باران دوم آب برف سیوم آب زلاله
 پنجه که آب زمینی است اول آب دریا دویم آب جاه سیوم
 آب چشمه چهارم آب حوض پنجم آب روان **اکر سکه**
بر سکه آب مفید بر چند نوع است جواب بگو که بر هشت
 نوع است اول آب انکور دویم آب انار سیوم کوشک

چهارم آب گل چشم آب غولک ششم آب ترنر
 اگر سینه **پاره** آب مشک که کدام است جواب بگو که خورد
 در پس خورده موش در پس خورده **پاره**
 آب مکروه کدام است جواب بگو که با که در خانه باشد
 بان آب موش رسیده باشد و یا گریه رسیده باشد **پاره**
 موجب غسل چند است جواب بگو که پنج است اول احتمال دوم
 دوم ششویوم استغفار **پاره** ستن چهارم شستن
 چشم نقاب **پاره** در تخم چند چیز فرض است
 جواب بگو که چهار چیز فرض است اول نیت کردن
 از برای نماز دوم قصد خاک کردن سوم یک ضرب
 بر رویه چشم چهارم ضرب دیگر از برای دوست تاراج

اگر سینه

اگر کسی که شش روز موزه خند است جواب بگو که
 موزه را بینه نکشت در هیچ کس نه می فرض است
 و کشیدن مثل تالیک سیتی است تا یم مقام
 فرض است میم را یک شبانه روز و شب فرا شبها
اگر کسی که در روز و چند چیز فرض است جواب بگو که
 فرض است اول نیت کردن دوم وقت را دانستن
 و شناختن پیوم از خوردن دانستن میث و جماع
 ربودن از صح صادق تا دو وقت و ورفیق آفتاب
اگر کسی که صحن از زن عایض میخیزد و را کند جواب
 بگو که شش عشر اول اکنه نماز بخواند دوم روزه
 نلارد پیوم قرآن بخواند چهارم در میخیزد و پنجم

طواف خانه کعبه کند ششم شوهر با و نزدیکی کند
 اگر **سینه** اقل حیض و اکثر حیض چند شبانه روز است بگو
 اقل و اکثر حیض چند شبانه روز است جواب بگو که اقل
 حیض سه شبانه روز است و اکثر حیض ده شبانه روز است
 اگر از ده شبانه روز زیاد آید او را خون است
 اگر **سینه** اقل نفاس چند شبانه روز است بگو که نفاس
 پس می نیت اما اکثر او جمل شبانه روز است
 اگر **سینه** اقل طهر و اکثر طهر چند شبانه روز است بگو که
 اقل طهر پانزده شبانه روز است اما اکثر او را نهد
 نیت اگر **سینه** حمله پس لها بر چند نوع است جواب بگو
 برده نوع است چهار فرض است و چهار نیت

مردان و زنان و بچه در کسوار هشت مقداره و من
 ارکنم و بوزن شرع هر از سه تپیل سبب می کند و در هر سه
 چهار نیم مثقال است و در آن مثال از جو نیا صفت است که کندم
 جو آورد و مویر باید ادا نمودیم از واجت مشهوره و سبب
 می که در آن از کاه و کشر و کوسپند و نربدان غیر ازین
 چهار جائز نیست لکن شش از پنج سال کاه و دول شش
 ماهه بزرگ یک سال پیوم نماز عیدین چهارم حج و عیسم
 صفا و مروه و غیره خدمت شوهر کردن ششم خدمت
 خدمت پدر و مادر کردن هفتم نفقه ذوالارحام یعنی
 خویشان را چیزی دادن و پسران است بد آنکه در نما
 ز و تربت قول دوم آنکه یک قول آن که فرض است
 قول دوم

قودوم اکنه و ابریتا قول بیوم اکنه نیت است
 اگر **چند** اجبات حج مندیت جواب بکو که شش اول
 عمره دویم توقف بزد بفسه پیوم بی میان صفا و مرده چهار
 م نیت اکت اخق سیم طواف عرفات که دن ششم
 پرتیش **اگر چند** فیض حج مندیت جواب بکو که نیت
 اول احرام بپن دویم بعرفات رفتن پیوم طواف
 مرت یازت **اگر چند** فیض روزه مندیت جواب بکو که
 پرت اول در اول ماه رمضان یک کوه عدل
 کواه دهد که من ماه رمضان را دیدم البته روزه باید
 داشتن اما در عید کوا هست دو کواهی عدل نباشد
 زه کشدن روا نبود دویم نیت یعنی شخصی که روزه میدا

گویند که نوبت الصوم پیسوم خود را از خوردن و آشامیدن
 و جماع کردن و غیره نگاهدارد و هر وقت که افطار کند گوید اللهم
 لك صمت و بک امنت و عنیک اتوكلت و علی رزقک اقبلت
 بعد از افطار گوید که و صوم عدس شهر رمضان الی فی رضی
 نوبت این نیتی است از برای روزه فردا **الکسب** نیت است
 نوع است جواب که هر دو نوع است یکی فرضی است
 و یکی منرضی کفایه منرضی عین نیت است تا نخواستن و نگذاشتن
 کار تو یا قضا شود منجمله در روزه و در کوفت و حج فرضی
 کفایه آن است که اگر از حج یک کجا برود اگر کند و دیگران
 یا قضا شود منجمله چهارده و جواب شرطی جواب بی تمام است
الکسب صفات باری تعالی منجمله است جواب که ده است

اول است

حل جلاله و توکم له **الکریه** در شناختن خدا مرتقا شد
 فرض است جواب بگو که خبر است که فرض است اول
 شناختن ذات او و دوم شناختن صفات سیوم
 شناختن یگانگی حق تعالی **الکریه** برست عاقل باغ
 خبر که اول فرض مر شود کدام است جواب بگو که شناختن
 خدا همانست و جلست **الکریه** حکم ایمان کدام است
 جواب بگو که حکم ایمان آن است که جویم بنده ایمان آردش و
 از عزت کردن و اسپر کردن ایمین باشد و در خست از خدا
 برهد بد آنکه شرط صحت ایمان اخلاص است **الکریه** مخلوف
 و غیر مخلوف کدام است جواب بگو که حق سبحانه و تعالی
 و کتابهای او و تقدیر او غیر مخلوف است اما سفیران و

او مخلوقند **الله پروردگار** نفاق چیست جواب بگو که نفاق ^{نفاق} است
 یکی از آن کفر است ^{نفاق} شرار بزبان دارد و تصدیق بدلی ندارد
 دویم معصیت است ^{نفاق} چون سخن کند و روع باشد ^{نفاق} چشم و غده
 کند خلاف شود ^{نفاق} چون در غضب شود به شتمان برین گفت
 شرک چیست ^{نفاق} جواب بگو که شرک بر دو نوع است یکی کفر است
 چشم است ^{نفاق} پرست و مانند آن دویم معصیت ^{نفاق} چنانکه بقوم را
 از دار و مرستیند از خدا این مذہب بغایت بد است
 مذہب اهل سنت و جماعت آن است که نفع و ضرر ^{نفاق} همه از
 خدای تعالی **بند** **الله پروردگار** نماز جمع ^{نفاق} چند رکعت است ^{نفاق} جواب بگو که
 بقول امام عظیم ^{نفاق} ده رکعت است ^{نفاق} بنا بر آنچه گفته اند نماز جمع ^{نفاق} هر
 آند بقول ابوحنیفه ^{نفاق} هم ^{نفاق} شرط آنکه ^{نفاق} معر باشد گفته اند ^{نفاق}

اما مین بنیت که دو از ده رکعت است اینست دو رکعت
 تحت مسجد را از صوفیه چپ کرده اند اول چهار رکعت است
 گذاردن پنجمین نیت کند که نوبت آن چهار رکعت است
 المجموعه متوجهها اقبله خالصا تعالی الله اکبر دو رکعت فرض
 چنین نیت کند که نوبت آن استیطاق فرضی بعد از وقت باد ایتر
 المجموعه متوجهها الیه بیت الکعبه اقدمت بعد الا امام خالصا
 تعالی الله اکبر بعد ازان چهار رکعت است نماز پیشین را
 نیز است نماز صبحه گوید بعد ازان چهار رکعت فرض نماز
 پیشین چنین نیت کند که نوبت آن اصلی فرضی اخر ظهر
 دو رکعت وقت اولی بعد متوجهها اقبله خالصا تعالی
 الله اکبر بعد ازان دو رکعت است اخیرا است وقتی گوید

چنین نیت کند که نیت آن ایستادگیست در الصلوة اوقت

متوجهاً الى حبس الکعبة فالصلاة لعل الله اکبر **اکبر**

نماز عید چند رکعت است و بجز تکبیر او ای شود جز آنکه

دو رکعت است بجز تکبیر او ای شود وقت نماز عید

چاشت کلان است اما بچنین نیت هرگز که نیت آن ای

رکعتین صلوة العید فقطه الله و جب به الوقت متوجهاً ^{بصلوة}

اقصدت بعد الامام خالصاً لعل الله اکبر است بریند

و خوانند که سبحانک اللهم بحمدک و تبارک اسمک و تعالی عما یشرکون ^{الله}

غیرک از امام او از می آید که الله اکبر است بگوشن برود و اندازد

مرتباً دویم از امام او از می آید که الله اکبر است بگوشن

برود و اندازد مرتباً سوم امام تکبیر گوید و است بگوشن برود

بر بند دو رکعت اول بکتبه مقدم میسب با برقرار
 ت بعد از اینکه امام سپرده فاتحه صمیمه که در کتب
 هشتم بکتبه کویان بر کوع میروید قومه و طلبه را
 سجای آری در رکعت دوم قراوت مقدم است
 بر بکتبه چون امام قراوت و ضم سپرده که امام او
 از می آید که الله اگر شما هم گوید گوید دست به
 بگوش برید و اندازید بر بته دوم او را بکتبه امام
 می آید بکتبه کفینه دست بگوش برید و اندازید بر
 سیوم او از می آید که الله اگر دست بگوش برید او
 ازید بگو بکتبه کویان بر کوع روید قومه و طلبه را
 آری نشیند التجات را نخواهید که ایجات الله اول صلوات

کورد

و طایفه یاسلام عیدک ایچا بسنی در حجتہ العظمیٰ

قا ایلام عیلت و علی عباد اللہ الصالحین شهدان

له الامام و اسنادان محمد اعبدہ رسولہ ۲

بعد از ان این صلوات را خواند که اللهم صل

علی محمد و علی آل محمد کما صلیت و سلمت علی

ابراهیم و علی آل ابراهیم انکم جمیعاً این دعا

که خلوت است آنچه ایند که الله بامرک محمد و

علی آل محمد کما بارک علی ابراهیم و آل ابراهیم

انکم جمیعاً محمد بعد از ان این دعا را بخواند اللهم

صبر لی و لا والی لده و طمیح المؤمنات و ا

لسین و لم یحیات الا ما و الله موت انک حیات

الدعوات

دعوات و رفع الدرجات و منبر ال البركات
 و قاضی الحاجات بر جنتک یا از رسم الرحمن بعد از آن
 سلام بدین روی خود را جانب دهن است و دهن
 میل دهد اگر قوم باشد من الملک است که میدهد و با
 اگر شاک از باشد السلام علیکم گوید هر دو در عین
 هذا اقیما پس نماز عید تر با هم بدست آورید گفتیم
 عمل نماید لیکن در نیت عید رمضان صلوات عید گوید
 اما در عید تر بان صلوات الا صبحی گوید **که بر چند**
 نماز جنازه را بگویند میاری جواب بگو که باین طریق که
 نیت کردم بکنم از چهار کتبه صلوة جنازه شامر خدای
 را درود مر حضرت مصطفی و الثواب مرین میت را میت را

روی آوردم بقدمت من حبت کعبه خالصه تعالیٰ

احمد اکبر اگر عسری نیت کند بچین گوید که اللهم کم ازید

ان اصلی کن و ادع نند ایت میسر و قبیل منی متوجها

لی حبت اکعبه واقدمت من الامام خالصه تعالیٰ

اکبر بعد از ان سبجا مک اللهم انجو اند بعد از ان این سئو

انجو اند که اللهم صل علی محمد علی ال محمد کما صلیت

علی و ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم

بارک علی محمد و علی ال محمد ببارکت علی ابراهیم

ال ابراهیم انک حمید مجید در بکتیر سیم گوید اللهم

اعف عنی و عیبتنا و شادنا و غایبنا و صغیرنا و کبیرنا و انشائکم

من حیثه منا فاجبه علی ال اسلام و من نوبتیه منا و قوفه

و الای...

عَلَى بِيَانِ بِرَحْمَتِكَ يَا رَحْمَنَ الرَّحِيمِينَ وَرَبِّكَ تَبَارَكُ جَبَّارُ مَسْلُومٍ

میدید اگر سپهرک باشد این دعا خواند که الله اعلم ان منزله

و جعله لنا اجرا و حسرا و اجله لنا شافعا و مستغاثا بر جنگ

یا ارحم الراحمین اگر در جنگ باشد این دعا خواند که اللهم

اعجلها لنا فرطا و جعلها لنا اجرا و حسرا و اعجلها لنا شافعا

و مستغاثا بر جنگ یا ارحم الراحمین اگر چه جنگ علامه اسلام

علامت اسلام کدام است و جنابت جواب بگو که شش

اول موسی لب کفرت دوم نازن حین سپید موسی غلب

گرفت جبار مپلک کردن موسی زیر نفاق گرفت

ششم صفت کردن بد اکنه در پوت نما خواندن

مکرده است ایچین متن آن خواندن هم مکره است اول اسلام

بر آمدن آفتاب دویم سوره ر و سهیم در وقت آفتاب
 قناب بگرد نماز دیگر که مکروه نیست دیگر نماز است
 خواندن خواه قضا خواه نفل **الکره** چند نماز
 تر چند رکعت است جواب بگو که سه رکعت است پیشتر
 کند که نویسد ان اصل ثلث رکعات الواجب متوجهاً

الی القبلة خاصاً عند تعالی احد کبر بعد از آن
 سبحانک اللهم انما اعیزونک در رکعت دویم نشسته
 التحيات را خوانده بر نیز دور رکعت کبر و چون سهواً
 با فاخته خصم کرد و دست کبوسش برده بگفت کعبه
 باز دست بر بپایه عامی نشسته را خواند که اللهم انما

انا نبتعینک و نستعینک و نؤمن بک و نؤمن
علیک

علیک توشنی علیک الخیر شکرک و لا تکفرک
و تخلع و تترک من نصیحتک اللهم ایماک تعبد و تک
نصیحتی و یسبی و الیک نسعی و یخضع و یرجو رحمتک
 و نخت اغذابک ان غذابک بالکفار لیسوا **المرسئله** در نماز
 سجد سه و چند جا لازم میشود جواب نکو که چهار جا
 لازم می شود اول ترک واجب دوم تاخیر واجب سوم
 تاخیر فرض چهارم قرائت بجهل ترک واجب است
 آنچه در نماز واجب است مثل نماز قیامت اگر در نماز بخواند
 ترک واجب میشود تاخیر واجب میشود تاخیر واجب
 آن است که بعد از سبمانک اللهم خواندن فاتحه
 بخاطرش دیر رسد که مقدار یک سبج که از دست تاخیر

تاخیر واجب شود تاخیر فرض آن است که در قعه

اول زیاده باشد خواند بخانه اللهم صل على محمد و

آل محمد گوید تاخیر فرض شود قنوت بجهل آن است که

بجای سوره دعای قنوت خواند درین جا سجده ^{لازم} می شود اگر رسد که شش کلمه اینها کدام است ^{جواب}

اول کلمه بیده گفتن است که لا اله الا الله محمد الرسول الله

دویم کلمه شهادت است که اشهد ان لا اله الا الله ^{شاهد}

ان محمد عبده ورسوله ^{مکمل کلمه}

الا الله وحده لا شریک له له الملك له الحمد بحا و بیت

و هو حی لا یموت ابدا ^{مکمل کلمه}

چهارم کلمه تمجید است سبحان الله و الحمد لله

ولا آله الا الله واحد كبر ولا حول ولا قوة الا بالله

العلي يعطي يملك الله كان وما لم يكن بحجم كالسيف

رست استغفر الله استغفر الله تعالى من كل ذنب

اذ نسبت عليه سجد اذ نطقا سبيرا او على نسيته والتوب

اليه من الذنوب الذميمة ومن الذنوب الذميمة

اكت انت علام الغيوب وغفارا لذنوبك تسلم كل يوم

تغفرت لكم اني اعوذ بك من ان اشرك بك

استغفر الله استغفر الله استغفر الله استغفر الله

الغيب وغفارا لذنوبك وسبعا الغيوب وكلمات

القدوس والاحول والاقوت الابان العالم اعظم **الرحمن**

جبار على اكرامك استغفر الله استغفر الله استغفر الله

باین طریق میسندم که یار اول حضرت محمد مصطفی ص
 علیه و سلم حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه یازده
 ام حضرت عمر رضی الله عنه **یار سوم** حضرت عثمان رضی
 الله عنه **یار چهارم** حضرت علی رضی الله عنه و بالصدق
 و الفاروق و ذوالنورین و المرتضی ایضا رضوان الله تعالی
 علیهم اجمعین **که در چهل خاندان** در اشیرین را سیدان بگویند
 میسندم باین نوع که اول **حضرت** ابوبکر رضی الله
 عنه **دویم حضرت** عمر رضی الله عنه **سوم حضرت**
 عثمان رضی الله عنه **چهارم حضرت** علی رضی الله عنه
 و تعالی علیهم اجمعین بعضی گفته اند که بعد از چهار یار
پنجم که در **سپه سواران** که خلیفه اند اول **حضرت** عیسی
صدیق

صدیقته **دوم** **عبدالله** بن عباس **سوم** **عبدالله** بن
 مسعود **چهارم** **عبدالله** بن عمر **پنجم** **زید** بن ثابت **ششم**
سوی **ششم** **معاذ** **بن** **جبل** **اگر** **چهار**
مسئله که در این آں سطر است کدام است **چون** **بگو**
مسئله است **اگر** **چهار** **امام** **ماتوی** **امام** **تو** **کیت** **باید**
حق **امام** **پنجم** **امام** **من** **امان** **ماضی** **اند** **اگر** **چهار**
مقدام **میکنیم** **تو** **بگو** **مقدامی** **که** **بوی**
مقدامی **مکتب** **من** **مقدام** **محب** **مقدام** **میکنم**
اگر **چهار** **نماز** **ما** **تو** **در** **است** **نماز** **تو** **بگو** **در** **است**
چون **بگو** **که** **نماز** **شما** **من** **در** **است** **نماز** **من** **بعلم** **خدا** **و** **شتر**
بعث **حضرت** **محمد** **مصطفی** **صلی** **الله** **علیه** **و** **آله** **و** **س** **اگر** **چهار**

نماز خویش میگذاری یا نمازهای کند از **جواب** بگو گزار
 نده نماز خویشم لیکن نایت نماز شمایم **در بیان نماز عجات**
 بدایکبه هر که نماز منفوضه را بجا امت کند از در حق **چنانچه**
 و تعالی او را بدو از ده چیز عقیقت کند اول **کنند که در کار**
 در روزی او برکت را بردارد دوم **پسپاه روگرداند**
 پیوم او را بر دم دشمن روی کند و هر **تیز از وقت**
 برکت است اول جان او را تشره **در سپهر پستاد دوم**
 دشوار و سخت جان او را گیرند و زبانه **تشنه لبش افرازند**
 سپهر نیز در کور است اول **تنگی در کور او جدا شود دوم** مکنزو
 یکز غنا که تر پست شود **پیوم تاریکی کور و سپهر خیر در قیامت**
 اول دشوار کردن فتح **حساب دوم مهول قیامت پیوم**

نامرئش را ملایمت چو آب دهند

نامه اش را بدست چپ او بدینند **در ترک نماز صلاه**
 خواب جعفر استپای باد گفتند در محله که یک بی نما
 باشد حق پیشی او تعالی افروشته را فرماید که هر روز

بی هفتاد بار بان مجله گفت کند قال له بنی علیهم السلام
 فرق بین المؤمن و الکافر الا الصلوة فی غیر سنت
 فرضه میان مؤمن و کافر مگر نماز حدیث

صحیح است که هر که نماز باطله کند از ایمان از وی سزم
 ار شود هر کس نماز پیشین کند و متر آن از وی
 هزار شود هر کس نماز دیگر کند و فرشته کن از
 وی سزا شوند هر کس نماز شام کند و بیعت از وی
 هزار باشد هر کس نماز نغز کند از تعالی از وی

هزار کرد

اگر بپوشد در نیت نماز چندین فرض است جواب

که هفت نیز فرض است بدانی که چه نماز میکند

دویم بدانیکه چند رکعت می کند از یسوعم بدانیکه

منرض میکند اردی یا هفتی یا بدانیکه بکام میکند

ز می یا شش یا سیم بدانی که قضای کند اگر یا دالشم

میاید که متوجه است هفتم می باید که خاص از برای

حق تعالی که اری **اگر بپوشد شرعیت و طریقت** تحقیق

حیثیت جواب بگو شرعیت و طریقت خدمت است و

و تحقیق بیست است دل گفت شمره اینها چه بان

جان گفت شمره شرعیت و قابلیت و شمره طریقت

فنایت و شمره و تحقیق بقابلیت دل گفت وفا

وفاقت و

وفاقت و تقابلیت و فاجه باش جان گفت

و فایده در وقت میات است و فضا از خود است

و تقابلیت بیست است اگر بپرسند امام جناب است

جواب بگو که امام پنجم است امام اول دل است

دویم تن است و امام پیوم جان است امام چهارم زم

عقل است امام سوم چشم محراب است اگر بپرسند -

قبله جناب است جواب بگو که قبله پنجم است قبله اول محراب

است قبله اول محراب است قبله دویم کعبه است قبله

پیوم بیت المعمور است قبله چهارم عقل است

قبله پنجم عرش است اگر بپرسند طهارت دل که است

جواب بگو که پاکی دل است از هوای نفسی بیاید

بنده معومین که حضرت سپید کانیات خلاصه و زبده

موجودات از زبان دربار حسین فرموده

انکه الا ایمان عسیرانج و لبابیه **التقوی معنی**

این حدیث حسین می شود که ایمان بر نه پت لبابین

ایمان تقوی است و بر همین کار از علماء دین سوال کرد

ن که دین جدیت فرمودن که چون سه چیز صحیح شود

آن را دین گویند اول ایمان دوم توحید است سوم

اسلام چنانچه در سه غیر هم رسید از زمان دین حاصل کرد

ی در بیان جهل مندریضه ای برادر جهل فرضیه بود

تا بهشت عدن نیاندرار و در شش هفت ایمان پنج اسباب است اول

پنج اصل در وظیفه حیات و وی دیگر معرفت می گشت

بعد از آن حکم نفسانی علم ای صدر کما

اکثر است

اگر چه بیعت است ایمان کدام است جواب بگو که بیعت
ایمان ایمان مفصل است آمنت باشد و ملاء مکتوبه
و کتب و رسوله و القدر و غیره و شره من الله تعالی و
 والبیعت بعد الموت یعنی ایمان آوردن بخدای عزوجل
 و بفرشتگان وی و بکتابهای وی و بر رسولان وی
 و بر روز قیامت غیر و شریکها از محضت او است زنده کرد
 نیدن حق تعالی و راست اگر چه پیش آن پنج که در اسلام است
 کدام است جواب بگو که اول کلمه شهادت گفتن است
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
 دویم پنج وقت نماز که آوردن است پیوم روز ماه
 شریف رمضان و شستن است چهارم رکوعه مال داوود

چشم طواف خانه نموده گردن سپهر را قدر دو تو
 توانایی باشد **اگر بر بجز** دوازده مرتبه که در نماز است
 که ام است جواب بگوید شش از آن درون نماز است
 و شش بیرون نماز است اما آن شش که بیرون
 نماز است اول آب پاک دویم جای پاک پیوم جامه
 چهارم نیت چشم وقت ششم قبله اما آن شش که درون
 نماز است اول کتیر تحمیه دویم قیام پیوم قرائت
 چهارم رکوع پنجم سجود ششم قعدہ **اگر بر بجز**
 بر فرضی که در غسل است که ام است جواب بگوید اول
 آب در دو بان کردن دویم آب در سستی کردن پیوم
 آب بر تمامی اعضا رسانیدن است **اگر بر بجز**

آن چهار در وضو است که ام است جواب بگوید اول
 شستن بر روی است از دستکاری موی منبانی تاز
 میرزنج ازین نرمی گوش تا بین نرمی گوش دوم شستن
 دود است تا آرنج و با آرنج پیوم چهار یک پیر مسیح کشیدن
 چهارم شستن بر دو پای تا شتا تک و با شتا تک
 در پیش آن بوه را نیز مسیح کشیدن فرض است **الدر بچند**
 چهار فری که در ستم است که ام است جواب بگوید که اول
 نیت کردن از برای نماز دوم قصد خاک کردن پیوم
 یک ضرب زده بر روی مالیدن چهارم ضرب بگیر
 از برای دود است تا آرنج **اگر بچند** امر معروف کلم
 و منی مسکه که ام است جواب بگوید امر معروف آنچه

فرموده است بجا آوردن نیمی منکر آیت **ح** آنچه خدای تعالی
 منع کرده است در بودن و بعد از اینها در پیش میض و نفاس
 است بدانکه اقل حیض سه شبانه روز است و اگر حیض ده شبانه
 روز است و اما اقل نفاس را حدی نیست **ح** اگر او مهبل شبانه و
 زهبت **ح** اگر پسند **ح** علم حجت جواب بگوید علم در پیش این
 پاکت **ح** اگر پسند **ح** چهار فرضی که ترک همه فرضی
 میکند **ح** ام است جواب بگوید مردن است ترک میزند
 فرض **ح** یا میکند **ح** اگر پسند **ح** پان چند جواب بگوید
 هفت پسند از آن جمده اول چهار بر شریعت اندوم
 چهار بر طریقت اند سیوم چهار بر حقیقت چهارم چهارم
 پنجم چهار بر رکن ششم چهارم مذ **ح** هفتم **ح** نهم **ح** دهم

هشتم **ح**

هشتم نیت بی مرتقی و راه گامی اگر پرسند که چهارم پسر
 بیت که ام است جواب بگو که اول آدم صلی الله علیه و آله
 نوح نبی الله پیغمبر ابراهیم خلیل الله چهارم حضرت
 محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر پرسند که چهار
 سیم مرتقی که ام است جواب بگو که اول امیر المومنین ابو
 ابوبکر صدیق رضی الله عنه دوم امیر المومنین عمر رضی
 الله عنه پیغمبر حضرت عثمان رضی الله عنه چهارم امیر
 المومنین علی رضی الله عنه اگر پرسند که چهارم
 حقیقت که ام است جواب بگو که اول مترجم رسول علیه
 سلام پیغمبر مترجم میکائیل علیه سلام پیغمبر متر
 جبرائیل علیه سلام چهارم مترجم اسرافیل علیه سلام

اگر پرسید که چهار پر اخلاص کدام است جواب بگوید

چهار پر اخلاص چهار نبی است زنده اند اول حضرت مفر

علیه سلام دوم حضرت الیا پس علیه سلام پیوم حضرت

ادرس علیه سلام چهارم حضرت عیسی علیه سلام اگر پرسد

چهارم چهار پر رکن کدام است جواب بگوید چهار پر رکن

عالمند و بزرگانند اول نوابجه احمد پیوی دوم پیل

طان علی مویب رضی سپوم شانام حضرت و چهارم شیخ

پیشکر اگر پرسد که چهار پر نامیب کدام است جواب

بگوید اول حضرت امام عظم رحمة الله علیه دوم

امام شافعی رحمة الله علیه سپوم امام حسن رحمة

علیه چهارم امام مالک رحمة الله علیه اگر پرسد

پانجم حضرت

پنج پر معرفت که ام است جواب بگو که اول فلاح روم
 دوم شیخ سیمش تبریزی پیغم شیخ بعد چهارم شیخ
 عطار پنجم شاه قاسم انوار **اگر بر بند** شش پر
 مستقی که ام است جواب بگو که اول پدیرزاید

دیم دیدار و س پیغم بد کلان چهارم استیاد معلم
 پنجم استیاد کپ ششم آن استیاد که کپ بر ایاد و راه
 هفت به فتم بر تراش به ششم خیال یعنی مرده شو
 نداد هر صبا حبس کتیر که این مرارت را اند اند هر چه از

خورده هر ام خورده باشد
 فردای قیامت نزد
 المومنین حقیق بر سر
 بر سر

امام ابو تقی نجاری رحمه الله علیه و الله اعلم با
 باصواب گفته اند کسی مقابله بر راکشته باشد و همقد
 مصحف را پیوسته باشد و با همقد و دفتر با کوزه زنا کرده
 باشد و همقد مرتبه در خانه کعبه با ما در خود جمع آمده
 باشد انکس رحمت خدای تعالی نزد یک تربت
 از کبھی که نماز میکند و در و نیز امام با کرام گفته اند

من جمع کتابها را مطالعه کرده

ام اول تا آخر قرآن را املا

حضرت پانزده ام کبھی که نماز

کند از در پهلوان بان

امام از مصلح الحسان

م م م م م

م م م

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محمد چندان خدای پاک را آن که جان بخشیدت ماک را
امکنه در آدم دمید او روح را داد او طوقان نجات و نوح^ا
امکنه فرمان کرد مهرش با دلا او سپهر ای داد قوم عا دلا
امکنه لطفش را اظهار کرد بر خلیفتش نار را گلزار کرد
آن خداوندی که بنام سحر کرد و قوم لوط را زیر و زبر
بوجود غیایت فکرتیوم کرد بر کف او د آهس موعوم کرد
سوی او خصمی تیر انداخته پیشه کارش کفایت
بابیلمان داد ملک پرور شد مایع خاتمش و نور

از تن صابر بکیرمان قوت داد	هم روی پیش بخت با توست دو
بنده راره بر سپهر می نهند	دیگری را باج بر سپهر می نهند
بهت سبطانی سپهر مورا	نیست کس ز بهر چون چرا
و آن یکم با سخت با صد غرور باز	و آن دگر کرده بان از غافله باز
آن یکم را کنج نعمت میدهد	و آن دگر کمر از رخ محنت میدهد
آن یکی پیشدینگی بقره شود	و آن دگر حرفه بر بهمنه در تن شود
آن یکم بر تیر کما و رخ	و آن دگر بر خاک گری کرده رخ
طرفه العیسی جهان بر هم زند	تسبیحی آرد که انجام زند
آن که نام رخ هوا مایه دید	بند کمان را دولت شایه دید
بنی پدرفزند مباد او کند	طفلی را در صمد گو یا او کند
مرده صد ساله را می میکند	این بخر حق دگر وای می کند

صانعی کنز طین سلاطین میکند
 نجوم را رسم شیالین میکند
 از من شک رویانند کیه
 آسمانها را هم او دارد نگاه
 هیچکس در ملک او انبارتی
 قول او را پس فی او آری

پس کونین چشم الماسین
 آفران بود محمداولین
 انکه آمدند فک معراج
 انبیا و اولیا محتاج او
 بنده وجودش رحمته للعالمین
 مپسج او شد همه روی زمین
 انکه شایارش ابو کبرسم
 از شر گشت او شوق حمر
 آن یکی او را رفیق غار بود
 و آن دیگرش شکرش ابرار بود
 صاحبش بودن عثمان علی
 بهر آن گشتند در عالم اولی
 آن یکی کان سید عالم بود
 و آن دیگر باب مینه عالم بود

۴
ان پهل حق شکرانای پیغمبر
عم یاکش حمزه علی بن ابی طالب
هر دم از ما صدور و مدینه
بر پهل آن صحیحی بستم

آن اما مایکه کردند متباد
رحمت حق بر روان مبدی
بوی کینه بود امام باصا
آن پسر ارج مهران مصطفی
باو فضل حق قرین جان او
شاد باد ارواح شکر دانا
صاحبش بود پهل تقاضی شده
وز محمد و التین رضی شده
شافعی ادیبش ماکن طغفر
یافت زیشان عین محمد صبیح
روحشان در صدر حنبت شاد
قصدین از علم من اباد باد

پادشاهان با هم مارا در کنار
ماکنه کاریم تو امر ز کار

تو که کار نمی مابکرده ایم	جرم می اندازد بچکرده ایم
پایله در فتیحه عین بودیم	اخر از کرده پشیمان بودیم
روز و شب از معاصی بودیم	عاف از مراد نوبت بودیم
بجای کنه مکشسته بر ما سینه	با حضور دل کرده علی عینه
بر در آمدند با بکر خسته	اب روی خود دعوی سینه
معرفت دارم می در مفرغ	را که خود فرموده تقطع
بجز لطف تو نمی میان بود	تا امید از رحمت نشین طالب بود
نفی شیطان زد که یاراه	رحمتت بیانش دفاعت خواهد
مشتم دارم که کنه پاکم کنی	پس از آن کان کی جام کنی
اندر آدمم که بدین جام بری	از جهان با نور ایمانم بری
عاقبت آن باش که او را کزب	و کلمه می برش خود در قمار بود
	هر که چشم

بنا او از سبک کالان جهان	بهر که خشم خود فرو خواهد گزید
از پیوستن و هبوطان و دولت	ان بود ابله ترین مردم
خواهد آمد ز یادش آن شخص خدای	و اکنهی سپارد آن تبار یکس
همز نادانی بنان دست برتر	که چه در دیشتی بود پس بگریه
از خردندان میگویم شد	اهر او در نفس تو برام شد
تا نه اندازد ترا اندر ضلال	در ریاضت پیش از کوشش مال

از خیر خلق او کرد دنیا و	بهر که خواهند تا پس مدت ماند او
کشت سپیدار نامه وقت و جهان	مردمان پس در خواهد آن
تا پانی معصفت بر روی بگیر	انکه رنجی نذر اعدایش ندید
نسبت این حضرت یکی دیوار	حق ندارد در او و خلق از اراد

آن جرحت برود و دولت کشد
در عقوبت کار او زاری بود

از پشیم هر کوهی را ریش کرد
امک در بند اول آزاری بود

از خدای خویش سزایر گمان
که تو داری رسم خود ای پیر
که رسم خواجهی که کردی مصرت
بر وجود خود پشیم سی پکن
تا نه بینی دست پای نو به بند
انجنان کین از عقوبت پشید

ای کس بقصد از آرزوی مکن
عالم کس این امر نجان است بکن
مام مردم جنبه نیکو سزایر
قوت میکی نداردی بد مکن
روز پان عمرتیت مردم بوند
پس که عزتیت ز بان نش پشید

میسر

جز بفرمان خدا کشت علی
که ضرور

ای برادر که تو هستی علی

گر مزیداری راجی لایموت	بر دبان خود بنه مهر گوت
ای پیرنیز نصیحت کوش کن	گر خاجی بایت خاموش کن
هر که گفتار بسیارش بود	دل درون سپینه بهارش بود
عاقلا نرا پسته خاموشی بود	میشه جابل فراموشی بود
خاموشی از کذب خفیه ت فراع	ایله پت آن کو کافیتن رعایت

ای برادر منبشامی حتی مکو	قول حق را از برای دق مکو
هر که در پند عبادت می شود	بی سگ از این سعادت شود
دل ز هر کسفتن همیر در بدن	گر چه گفتارش بود عدد
آنکه سعی اندر وضاعت میکند	جهده دل را جبران کند

روز بانان در محوس دار	وز غلايق خوشيار ما يوش دار
هر که او بر عيت خود پنا بود	روح او را قوتی تپيد بود

جار خيز آمد بزركم كيه ليد	هر که اين دارد بود در ايل
علم را اعزاز کردن بحساب	خلق را دادن جواب بصواب
هر که دارد در اس سفل تمیز	اهل علم عالم را دارد عنبر
ای برادر که خرداری تمام	مزم شرسین کوی مردم کلام
هر که بانش تیرش روی بلخ کوی	دوستان از وی کمتر بند کوی
هر که از دشمن نینابد بر خدر	عاقبت پند از و نوح و ضر
در میان و سپان مپرس باش	گر خرداری از مردم دوست باش

بشمنده باش

ای پستله

۷۰
ای پیتر سپه راه تو نشه کن

از حدیث این سخن آید

هر که با آن ز اهل ایمان عجز

پاک ارد بجا رتیر از جا میزند

از حیدر اول تو دل را پاک دار

نویستین بعد از آن که شوم شمار

پاکه از آن که بجز عیب زبانا

ما که ایمانت نماند در زبان

پاک که داری غسل را از ریا

تسمیع ایمان ترا با نسیا

چون شکم را پاک داری از حرام

مرد ایمان دار باشی در اسلام

هر که دارد این صفت باشد بر یقین

ورندار دارد ایمان صریح

هر که باطن از حرمش پاک کرد

روح خود را ره سیوا افلاک کرد

هر که اندر غسل خلاص نیست

در جهان از بندگی مفلح نیست

اصل ایمان شش صفت به ای وحد

باتو کوم کردل تو اهی شنید

پدازان شن بلقیه خور است	بپس تو کل هم محبت هم حیات
که خونی نبود اندر جان او	ای لهر پاره ضعیف ایمان او
نامه اعمال اگر نبود پهنید	رو میش از رحمت حق نامید
بگر این بود تو کل با غداست	شایدش روی مگر ای باقی است
انکه جب تی بنان در دستش	از عمل مین باد نبود جانش
ای در شرم از ایمان بود	پیمایسی زاده شطان بود
کردت هست معنی بر نیر کا	از خدا و از خدای تو شرم دار

جداخت امر در در جهان	پادشاه را همی دار در زبان
پادشاه چون بر ملاخت اشو	پسکان و مستین نقصان اشو

تخم بخیل اندر دل خود کاشتن	و آکنه امید بپنج اوت و شستن
هر که اخلق از خلق او شود منت	همچ قدرش بر در مینویست
هر که او را سینه بدخوسا بود	کار او پو پسته بی روی بود
خوسی بد در تن بلا ای جان بود	هر که شد بدخوی نپان کی بود
بخیل شغی از درخت دوزخ است	وان خلیک از نپکان مسالمت
روی حبت را کجا پسند بخیل	نیشه افاده زیر پای میل
باش از بخیل بخیلان بر کران	مانباشی در شمار ابلیسان

از بلا با رسته خواهی ای عزیز	باز باید داشتن دلت از پنه
رو تو دلت از نفس دنیا بدار	تا بلا بار انباشد با تو کار
در سحر ص از کردی مستلا	پژ و آرد ز بهر سپه ص بلا

اکنه نمود و مسج نقاش درینا هر کجا باشد بود اندر امان
 نفیس و نیکار را بکن ای سپر باز رستی از بلا و آزار سحر
 ای پاک پس از بلا می نفی زل در بلا افتاد شد از عینم نزار
 از بلا می نفی منزع نامراد اندو در دام صیاد او قضا و
 مودت آرام کرد ای سپر بود و نا بود جهان یک پان شمر
 از عذاب مترحق ای می پیش در پی از ارحم موعود من پیش
 در بلا یاری خواه ای سپر زان که نبود خندان یار پس
 هر که تراز بخاند عشق بجو مانبات خصم تو در عرصه گاه
 که عناق خواهد پس از درویش در قناعت میت سواش بافتن

هر که را عقل است باورش آفتیز دو باید بودش از جبار خیر

اول حیات است یعنی زنده است و هوا بد بود هرگز نمیرد و دوم
 علم است یعنی داناست هر چه چیز از او پوشت میزند پس سوم ارا
 ده است هر چه خواهد است کرد و هر چه خواهد کند چهارم کلام است
 یعنی کویا است نه بزبان محکم بمعنی استخوان است و پنجم
 شش ششم اصل است یعنی شایسته است نه کسب است و هفتم قدرت
 است یعنی قادر و تواناست همه چیزهاست و هجدهمین است یعنی
 هست کننده و افرید است این هشت صفات شریقی میزنند
 و یکی را تباری دیگری را سلبی اما تریبی نیست که حضرت او را
 شریک و انباز نیست بد مثل است و بد مانند است سلبی
 اینست که حضرت او را زواا و قناعت از همه چیزها
 است و ده صفت مر حضرت اول است جل جلاله و تعالی

پادشاهان را همی باز مغیر	بار صحبت دشمن بهر مغیر
خویشتران شاه بی حرکت	بازنان سپیارا که خلوت کند
میل و سپوی کم ازاری بود	بهر که افرجهان داری بود
باز عدلش عالم کردند ناد	عدا باید پادشاهان را و داد
بانند اندر مملکت و واقعا	منه که عادل بانند میمون
مهر او سپردند جان بر پسر	چون کند سلطان که مژگنری

تا تو ای پادشاه از اینها جز	چاره نیست ای برادر خطیر
رغبت دنیا و صحبت باز بان	قرب سلطان انصاف بین
بایدان انصاف بلا یحان بود	قرب سلطان تشنه چون بود
که همیشه ملاقاتش نکار	نه در در و در و در و در و در

باند از وی دور هر کو قنالت	ز به این مانتش قائل است
تو بخان منم و ز رکش بودم	همچو فلان متکراندر سرخ زد
هر زمان می شوی دیگر حواشیه	زال دنیا تو بگرد پس است
نیت بروی که دوش ساق	مقبل میزدی که زین تحفه طاق
بیس بلا که از زشم رنجان	لب پیش شوی مانند آن

هر که این چارش بود بان عزیز	ند وین تک نختی جار عزیز
نیت می اصلی سزای تان بخت	اصل پاک آمد لیس تک بخت
انگیزید نیت باشد در عدا	نیک سخنان بود رای مویا
نیت مومن کافر مطلق بود	هر که ایمن از عذاب حق بود
فائل است انبیا دور اندیش	عمود نیار می پیش نیت

ترک

ترک لذات جهان باید گرفت	دامن صاحب لان باید گرفت
در پی لذات لطفانی مباش	دوستدار عالم فانی مباش
سبب حاصل رنج دنیا بروت	عاقبت برون میباید بروت
از تن تو جان روان خواهد شد	خاکت اندر استخوان تو خواهد شد
متر از دادن جان جاریست	رنه زت جز نفعی ندارد نیست

عاقبت را که کجای ای عزیز	میشوانی یافتن در جابریز
ایمنی لغت ماند خاندان	تذرت هیچ فراغت بعد از آن
چون بدان لغت مانی باید	عاقبت رازان نشانی پاید
با دل فارغ جو بانی شد است	دیگر از بنا نباید مسجحت
بر میاور تا توانی کام عمل	کاینقی ای سپهر دام پیش

زیر پا آو هوای نفس را	کم بدوده بهر پای نفس را
نفس شیطان میزند از تره	تا که اندازند اندر سر را
نفس را میرکوبد و اینم خاردا	تا توانی دورش از مرداردا
نفس بد را هر که پیشش میکند	در کند کردن دیرش میکند
خلق خود را دور دراز مهره	تا نیفتی در وبال در زره
ز آب نان تا لب شکم را بر میار	همچو حیوان بهر خود افروزار
روز کم خورد که صابم هست	همچو زهره سبزه ای هست
ایکه در خوابی همیشه تا بروز	بدر کور خود سبزه ای بروز
خواب خورن برشته انعام است	خفقان را بهره زین انعام
طالب بصورت دنیا مباح در	در هوای طلب و غامض
دل درین دنیا ای دل لال است	دامتی وی کو تو جری است

از بعد دل مندی بد نیامی دوست	چون گناه جاوید در وی بود
طایفه خود را میارای مغفرت	تا که بدر باطنت کرد و منیر
طلب بصورت ز نیا میباش	در پیوای طلب دریا میباش
از بهوا که بر خدا را بنده شد	زنده کی میسپاست در رنده
خرقه بشمیه را بردوش کن	جرعه از نامرادی نوش کن

ای سپهر بر خود در راحت بویند	کز تمیجی ای که سپهر بلند
هر که بر پست او در عشت تمام	باز شد بروی در طار پلام
غیر حق را هر که خواهد ای سپهر	کیت در عالم از و کراهت
ای برادر ترک عز جابه کن	خوش را نشایسته در کلاه کن
عز جاهت پرستی می کشد	مرزا در پستی پرستی می کشد

خوار کرد و هر که بانند جاده بود
ای برادر تو شترین درگاه بود

دفعی از ترک بر او پکیس بود
کوشش مال نفسی دان این بود

بغیبتش توان کشتن لایب پیروز
جون با کبوم با دگرشش اغیر مز

عجز خاموشی است شرجوع
نیزه تمنای بی و ترک خصوع

چون نشد مر در این سه صفا
کار او را هرگز نبرد با فلاح

چون الت با دال الله بود
دیو معصوم کی قرایم ره بود

اهل دنیا را بود یوار ایدش
لقبهای جزبیشترین با پیش

بایدش

و یوار

هر که او در بند پییم زرت بود
در عقوبت عاقبت مغرور شود

انکه مهر آفرینت کارش بود
از خدا تشریف پیایش بود

مال دنیا پاک پران را دهمند
عاقبت بر همه تر کاران دهمند

بیت

بهت شیدان ای برادر شمنت
 غل تشن خواهد اندر کردنت
 ز ایدی کرد و دنیا آورد
 بهره کی از عالم معنی ابرد

ای اسپر باید حق مستغول باشی
 در خدایق و در سیم چون غول باشی
 فقر خود را پیش کس بر مکن
 محنت امروز ز رهنه مکن
 تا بمی چون مور باشی و آهش
 که تو مردی فاقه را مرا کیش
 بر تو کل کرد بوفی و ریت
 حق اید مانند مرغان رویت
 از خدا شاگرد بودی مضتیر
 کردی قوتش لب با ن مضتیر
 جم شویش تو اکم همجو طاق
 تا کند سی حفت با ایل نفاق
 مرد را با هم سک از خلق نیست
 نفرتش از جامهای یق نیست
 هر که را میل بگونا مے بود
 خاص می شمارش که او عامی بود

کی هوای مرکب ز نسبت بود	که تر اول فایز از نسبت بود
بیکان اروی خدا پسر است	هر که او از هر صدم نیاوار

بی کند بارونه پرد در هوا	چون شتر مرغی کتک ناپسین
ور نهی باش کبویید طایم	که بو بر کوسه کبویید شترم
بیک ندره حصیستی کنی	که رطاعت تو انشست پی کنی
انچه فرماید خلافت کنی	نفس آن بکه در زندان کنی

تا که ساز می رام اندر طبعش	یت در نشی تجر جوع و عطش
بار طاعت بر در معارفش	چون شتر دره در او بارش
ور نه همچون سگ ز با پاید کشید	بار از بد را جان باید کشید
باشد از تفسیرش بر او نیا رها	هر که او کردن کش زوی بارها

کرده

کرده بار امانت را مقبول	اگر کشیدن این بنایدت ملول
روز اول خود مضبوطی کرده	ان مضبوطی را جمیولی کرده
چینش کن ای لپه کاهل مینش	چون بی کفتی بتی تنبل مینش
هر که اندر طعنتش که ملان بود	چا صدش کمر ای و خدلان بود
وقت طاعت تیر ز و چون نماند	از هر که ر جهان از ادنش
منزلت و رست بارد پس کرن	کوششی کن پس نماز از دیگران
هر که در ره از کراں باران بود	هر دمش از دیده خون باران بود
لا اله الا الله در می اسپک کن بارش	ورنه در ره سچ نیستی کارش
تا کینزی ترک عترت مال جاه	در جهان بر سپینانی خیر کلاه

تثنی خفته پایا

بهر جوار ای بدستار ای سپهر
کو تو انی دل بدست ار ای سپهر

میت مردی خوشی را استین قصد جان که آن که او را متن

میت درق مهر از تقوی در کلفت مرد را بنود اسپس

بهر که آود ز نبارش بود در جهان فسر ز نبارش بود

عاقبت جز نامرادی نبودن بهره ارشیش ناسادی نبودن

نود شناسی بی سینه شیطان بود بهره خوراکم ز ندمردان بود

گفت شیطان من را دم تهمم تا قیامت کنت ملعون لا حرام

از تو اضع خاک مردم می شود نوز نارا از سپر کسی کم می شود

رانده شد این پیش کبری کنت مقبل اوم ازت بصر

چاره زان نشان ابله ع با تو گویم تا بیانی سه ک

غیب خود ابد به سپید جهان بان اندر جیب تن عین

۴

کار خوبان را پسر آکنند را	مرد می کند بجای ما پسر
عقل در ای میل بد کاری آکن	زین جو بگوشی سپیدار می کن
ما شوای پیش از همه در روزگار	دست در نان نمک بکن ده دوا
ما تو باشی در زمانه دادگر	زیر دستمان را کند در ای پسر
هر که در شد خود آمد استوار	بند او را دیکران بنام کار
هر که از گفتار خود با شد ملول	قول او را دیکران گفت قبول
هر چه با شد در شریعت ما پسند	دور از خود و از باشی هموشند
تا صواب کار نیست پسر پسر	بر مراد خود نمکن کار ای پسر

هیئت پیشترت کار می منزه	با تو گویم یادگیرش ای عزیز
زان یکی بر پدیدت از دالملا	دویم آمد هستن قوت حلال

پستق رفتن بود در راه است	رتیکار است هر که این نصل است
کرتواضیح پیش کبری ای جوان	دوستدارندت همه خلق جهان
هر که او از حرص دنیا دار است	سپه‌مان از وی خوار است
پیر مکن در پیش دنیا دار است	ز آنکه پیشت می رود دینت است
مردگان بن غنسیای روزگار	ای پیرامرده کان صحبت مدار
مال زر چید بدست آورده گیر	بعد از آن در کور حیرت برده گیر

باش دایم ای پیر بیا دوتی	که خبر داری از عدل و ادوتی
زنده دار از نو که صبح شام	در تغافل کندران ابام را
یا دوتی آمد عندا مروج را	مرهم آمد این دل می و ج را
یا دوتی که موش جانست بود	کی هوای کاخ و ایوانت بود

کزمانج قارح از رحمن شو	اندم همه شایگان شو
ای برادر ذکر حق بسیار گو	بایستی در دو علم آبرو
ذکر را اخلاص میساید سخت	ذکر بی اخلاص کی بند دست
ذکر بر وجه بان بی خلاص	تا بی دانی این سخن را بی کزاف
عام را نبود بخبر و کز زبان	و ذکر خاصان باشد از دل پیمان
و ذکر خاص الی ص اندر سپهر بود	هر که ذکر نیت او خاص بود
و ذکر بی تقییم گفتن بدعت است	واند را و نیک شرط دیگر است
بهیت مرید عضو را ذکر و کلام	بهفت عضا ذکر آمد ای مهر
یاری هر عاجز آمد ذکر و بهیت	و ذکر با ثبات زیارت کردت
ذکر ششم از خوف حق کبر است	باز در آیات او کبر است
استماع قول رحمن ذکر گوش	تا توانی ای سپید ذکر گوش

اشتیاق حق بود ذکر دولت گوش ما این ذکر که در دهانت
 آنکه از جمل بیت دیم در گناه کی عداوت یابد از ذکر آت
 خواندن قرآن بود ذکر زبان هر که را این نیت نیت از مفلحان
 نکر نعمت محقق میکند مدام مانند او بر تو نعمت را تمام
 حمد خالق بر زبان در الاهی سپر عمر تا بر باد ندهی سپر سپر
 لب محبت یا بجز بند که کرد کار ز آنکه پاکان را همین بود کار

بر همه که بنمیکند جار عزیز با تو گویم یادگیرش اجماع عزیز
 اول آن بند که باشی دادگر هم فصل خویش با منی از هزار

ما شکیبان لغت کرد دست

حرمت مردم همی آوردن دست

بار خیزد کیر ای نیکو پرشت	میت از جمله خالق میکشنت
زین چهار اول چو کینسی بود	زان کدش عجب خود مینسی بود
حشم خود پیوم فردا نور زینت	فصلت جهام نخل کرد دست
ای لیرم کرد کرد این خصال	از برای آن که رشت است این فعال
غل غشس کمدار خون زری پاک پیش	میش از ان کو خاک کرد خجاکشها
هر ص کنذار قناعت میشکن	اتر از مردن کمی اندیشه کن
باجل پیش دام همنشین	تا توانی روی سدر امین

بار خیز آمد بس مدبر	یاد کیش که توروشن سطر
مدبری بشد ببله مشورت	بسی کجا بله ادرن کم رت
هر که بنید و پشیمان کند قبول	در حقیقت مدبر است ان لفظو

هر که از دنیا که در عیادت	همیت از آن مدبر جهان نفس سرت
مشورت هر پس که با اکتد	دیو و جوشش سپک که در کت
اکه بال ز رود با جا بلاد	انجان کپس که بود از مقبلان
ز جو جا بل را هیچ آید کف	میکند پراف می باروت
بش موزد و دست مدبر بند را	از جهان یک پل سهند را
عبرتی که از زمانه اعیان	مانند شی از شمار مدبران
هر که از عقل کا هی بود	ز دوا و دبار که است بود

جا خیر آمد بزرگ معتبر	می نماید در و یکس که نظر
و آن خصمیت دیگر تش است	بار چاری کند دل ناوش است
چارمین بینش دل را مد ترا	اسمه سهر و نماید ترا

از بلای او گشت در روی پسته	هر که در چشمش عدو باشد حویر
پس از وی عالم را خسته	دزد آتش حویر در دفته
ز آنکه دارد علم قدر بی شمار	علم اگر اندک بود غارش سرد
ورنه منی عجز در چهار که	رخ اندک را بمن غمخواره که
خوف آن با آن که بر کرد در مح	در سرد را کس بگو چون علاج
سپس از آن که زیاد ریسی سی	با این از خوف مخالف بر جید
وای از آن ساعت که گیر البت	آتش اندک تو آن گشت تب

چاره دیگر هم نشود موجود	ای که پیر که در دربار حیر
حتم را کند پشمانی علاج	عاقبت رسوای از دراز لجاج
حاصل آمد حواری او که کشته	بیکان از گیر میزد و ستم

بند از شومی آن رسوا شود	جون بوجی در میان پستانود
جز نشه پمانش نبود حاصل	خشم خود را که نداد بکلی
دوستان کردند از سرمنش	بگرفت از کبر بالا کردنش
آید از غاری پایش مشه	کاهلی هر که پازدمشه
نیست این کمره کا محبت	هر که او افتاده تن پرورست

کوشش ارای مؤمن منجرون بقا	جار خیرای خواجگم دارد بقا
بپس عتاب و پستان همه بود	بور سلطان بقا کمتر بود
بی بقا چون صحت پایش ناما	دیگر آن مهری که نسی از زبان
مرد را بپند بقا در ملک کم	با رعیت چون کند سلطان تم
بی بقا باند بود خوار و می آید	کتر از دوستان آید عیب

کره کون

کرم بلند از آسمانی مهربان	چون کم آید سهره کشت آریا
چون بنا بر بنشیند آدم	کتر که سپند از ایشان مرد
زاع چو پراغ ز بوی گل بود	نفرتش از صحبت بلبس بود
صحبت با چنین جان گاهی بود	جمله ازین حال اکاهی بود
چون ترا پس آید در نظر	ای پسر چون داز و می در کرد

چایر از جبار دیگر شد تمام	چون شنید حباب در می را علم
دانش مرد ار حد کیرد کمال	از عمل دینیت سعی باید جمال
دینیت از پیر کمال میشود	نفت را شکستش مل می شود
سپت و نش را کمالی ازود	مینت را می عمل کس سکرد
سکر لغت را کمالی میدهد	غافلان را کوشمالی میتهد

علم راجی عقل متوان کالیت	سپس معقدان همی با نیت
بی خرد دانش و مال است بی بر	علم سرع عقل را با نیت
بهر که علی دگر نبود بران	از طریق عقل باشد بر کن

چار میرت آنکه بعد رفتش	از می لاس است باز او روش
چون حدیثی رفت که بزرها	یکه تیری رفت پرن ارگمان
باز چون آری حدیث رفته را	کس نکند اند قضای رفته را
باز هوای کرد و بو تیر رندسته	همچو بین عمر که ضایع است
تا نکتی میت و اش گفتش	چون بگفتی کیست توان سهندش

آدمی را چار میر از شکست	باتو گویم گوش دارای چو س
-------------------------	--------------------------

درین

و تمن بسیار و ام دی شمار	حرم بجد و عیال بر قطار
و ای مسکنی که عوق دامند	هر دشت از عصر خواران نامند
هر که بسیار باشد دشمنش	غیره کرد دهد و دشمنش

چار غیرت از خطاهای سپر	کوش در شن با تو گویم سر
اول از رفتن حشم و فا	باید دل را بس خطا باشد خطا
یعنی زایله خطای دیگر است	صحت صبا از نهاد بد است
فرض حق اول بجا آورد است	والدین خویش را رضی کردن است
حکم دیگر صحبت با شیطان هماد	چارش نسکی بخلق با مراد

مینوادی

مینوادی عمر از حج حیز این نصیحت شوی با عزیز

اول آوردن کوشش آوارش
 بعد از آن دید جمال ماه پیش
 پیغمبر آمد ایمنی از مال جان
 میفرایند عمر خود از آن
 آنکه کارش مراد دل بود
 در بقا آفرینش حاصل بود

عمر مردم را بجا پیش حیز
 یادگیرش چون شنید ای عزیز
 شد کی را از سر بری نیاز
 در غم بری دانگی عمر از
 سچ آید هم مرپ از دشمنان
 عمر را اینها همی دار در زبان
 هر که او از دشمنان ترسان بود
 کار او هر طره دیگر بیان بود
 از خدا ترس میباش دشمنان
 که همه دار و خاییت در امان

میفرایند آبرو از حج خیز
 با تو کوم بشنوا ای اسلمیز

در بنیاد کوشش کردار عی	میفاید ابرویت از سنی
برد بای وفاداری گزین	ز آنکه ابرویت و ناید این
هر که او بر خلق سخن آید همی	بی سبک ابرویش آفرید همی
حون بکار خویش حاضر بوده	ابروی خویش را آورده
هر که ابر خلق سخن آید بود	ابروی او در زین آید بود
از سنی و ت ابرو سرون شود	از بیخیا سحر ملعون شود
باش دایم برف بار باد فنا	تا بروی خویش نهی صفا
تا بماند پرت از دشمن نهان	بپرود باد و پستان گمراهان

تا مکر دی پیش مردم شرم یار	آنچه خود نشانده است بر آ
ای برادر پرده مردم مدر	تا ندرت پرده است شخص دگر

با هوای دل مکن نهار کار	تا نیار در پیش شمانت مار
قدر مردم را شناس پس ای مجرم	تا شناسد دگر نی قدر تو هم
تا زبانت شهادی نماید در آزار	دست کوتاه دار هر جانب میاز
بیر که اقدر نباشد در جهان	زنده من باشی که هست از مرگان
از قناعت هر که را نبودن نشان	کی تو انگر بسیار دوش مال جهان
بر عدو و حوچ پیش چون بال طوفان	عفو پیش آرد و در حرمش در گذر

دایما میبایستی از حق ترس کار	باز پیش نیز از رحمت امیدوار
برد و باری حویلی از آرزوش	تا که کرد در دهر بنام تو فاش
رو رفتن پیش دام ای خلف	کیس بود آرزوش پس شرف
بجو تر با قدر دانایان بود	طاعتند ای فواج نادان تور بر

صبر و ستم تو باع دیند
قرض بعضی کینه زهر است
فخر محمد آدم نام داد است
در بردی دوستان کجاست
کرمه انا باشی و اصل سهر
خویش را کمتر زهر و شمشیر
نامادان

شد و خلعت مرد ابله نشان
صحبت صبر و رعیت زبان
انکه بنود مرد را فصل کنو
مرده میشناس که بنود زنده
هر که گوید با تو عیب است در حق
میسما ایدر است از طلب سحر
متر آنکه پس باشد سر سنا
شکر او میساید آردن کجا
مفرد مندان عام را نشان پس
نقلی نکوشتم تقوی کس

حال نبود را از دو کس نهان
رطیب عاذق از یار غار

تا صواب کار بینی بر سپهر	بر مراد خویش کار را می سپهر
تا توانی از زمان صحبت مدار	را از خود در این زمان مبار
انچه اندر شرع باشد پسند	کردان هر که مکر دای شومند
هر چه حق کردت بر بنده حرام	دور در از خود که باشی نیکام
چون که روزی بر تو بنی عید	دل کن ده در تنگی کم گامی
تازه روی خویش سخن کس خف	تا بود نام تو در عالم سخن

بر مخوراننده مرگ با هووس	چون که وقت آید نگر در پیش
دل ز غش غش همیشه پاکند	تا توانی گیسو در سپینه مدار
یکتیم کم کن خوابه بر کرداریش	دل بنه بر رحمت صاحب خویش
بهترین مفر با خلق کموت	خلق خلق سیک دارند پوت

روز و تن بهش دام ای خلف	کین در پیش این شرف
انکه بشد در کف شهوت پیر	که جز از دست او را بندد هر
کو کز منسی ناکسی را دستگاه	حاجت خدرا از دهر کفر مجواه
بر در هر کس قدم هرگز مبر	در تو پستی هم سپس از روی
تا توانی کار ابله را مپار	کار سرمانش ولی کمتر تواند

از دد کس سر بریز کن ای بنویا	مانه پستی کتبی در روزگار
اول از دشمن که او آینه زرد	و انکه ای صحت ما دان دولت
بهترین خصلت کرد ای روست	انکه داد انصاف اخص کس گویند
چون حدیث خواب کوی با فخر	به بود زارش که بو شادی جز
خشم خوردن پیشه هر چه بود	تجربه از نش کزین برت

ز دکانی تاج دارد بکمان	هر که با مردم پزود جهان
داکتر او با کمال دهنی عزیز	اگر شونج است ندارد شرم نیز
باش دایم همیش ز رکاب	از ملامت تا بماند در امان

باتو کوم هر چه میگوید بگوش	هر که حضرت او زدنوار میگوید
مرد ما خواهد شوی مهاکس	اول آن شد که نزد ملک عین
ز مردم خار و زار کند نشد	هر که او مهاکس تا جوان نشد
که خدای خانه مردم شود	دیگر آن شد که نادانی زود
که بر جهلند دایم در نبرد	کار کردن با حدیث آن دو مرد
که بر خاری بر ویست نشد	هر که بنشینند ز بردت صدو
صد سخن که شدت جمله خوش	نیت جمعی را جور قول و کوش

زین ترخاری نباشد در جهان	حاجت خدایم خواه از دشمن
بانیاید مروت را خواری بروی	از فرومایه مرادی خود بچو

اولاً باری طعام خوش گوار	در جهان می آید بکار حسن
بار خدومی که بند مهربان	خوش بود بار موافق در جهان
سزدین زانکه در وی است	هر سخن کان است میگوئی در
عقل کامل و دل از و عاقل شایسته	اگر از زان است در عالم شایسته
بارگشت جمله آفرین بدو	دشمن حق را نیاید ز دست او
رنگه نبود هیچ لحمی در عذود	غیب پس با او نمیباید نمود
نبیت در دست خلاق بقا	از خدا خواه آنچه خواهی ای
باری از خواه از غیر می خواه	بندو کان را ثبت با مفرغ

اکنه از قفسه خدا تر بد کیس
 سبکمان تر سپند از وی هر کس
 از بدی گفتی زبان را هر کس
 کرد شیطان لعن را زیر پست

کس با بدی بیخ خیر از سنج کس
 یادگیر از ناصح خود این نفس
 نسبت اول دوستی از هر کس
 این باور کند اهل سبک
 هر که با مال کس دارد کس
 بوی راحت در دماغش نکند
 سفید را با صورت گلشن
 هیچ بیخوی نباید محشر سے
 اکنه کز ایش میگوید دروغ
 نسبت او را در وفا داری فریغ

هر که از به کار عادت با نشین
 در جهان بخت بی عادت با نشین
 او پس عیب بود در مردمان
 در ملامت هیچ کس ناید ز با

هر که را پستی بر ای نام صواب	ببر بر پیش آریا بی ثواب
ز حمت خدای مردم دور و	یار خود بر پیش منگی نه نهار

کریم چو ای که باشی شیکار	روگردان ای برادر از بیکار
دولت دیدن بود حکم مفا	بعد از آن حین کجای دل شایا
حسب رسوم دور بودن از	هر که این دار بود اهل صفا

صدقه کالوده کرد از ریا	کی بود آن خیر مستبول خدا
که عمل حاصل نباشد هموزر	قلب قدری نباشد نظیر
آه او که باشی اندر روز کار	نفس خود از آرزو بادوار

جای عزیزت از کرامت های حق	یاو که نشود در من گیری سبق
---------------------------	----------------------------

اول صدق زبانت در سخن	و انکه می حفظی اما از فهم سخن
ببین سخاوت است از فضل خدا	فضل حق دان که سطره ای نگاه
تا تو ادنی دورش از پستو نواز	را انکه نیست از دست سماع کرد کار
بیش مردم هر که رازت کردش	همدم آن آنکه بالمل میباش
هر که باشد مانع عجز از کواچه	و انکه خافس و از یکبار در صلوات
بجز زینش از جهان کز بسیار	تا بنزد در مترانار از شرار
لذت عرت اگر باید خب	باش دام پر خند از خشم امهر
را انکه حاصل است دل سوز	کوشش دل این صاحب اسب دار
ای برادر مکتب برد دل یکس	یاد دار از ما صح خود یک سخن
ببود کند که بریزی از قضا	هر چه می آید بدان مشورضا

هر که

هر که او باد و پشان یکدل بود	جمله مقصود ایشان حاصل بود
در جهان دانی که نه معتبر بود	اندا و راهت پاک از حطه
کم کن کسی و خای روزگار	جو در اردت پیش ما مهر کار

انکه یا تو روز غم بودت یار	روز شادی ام بر پیش ز سنیار
روز نعمت که تو برداری کیس	روز محنت باشدت فریاد پس
چو بانی دولت را مستعان	اندر بودت مبرار دوستی
مرا ترا هر کس که بار غم بود	چون رسدت که بودم بود

معرفت حاصل کن ای جان	یا تو بانی از خدای خود خبر
----------------------	----------------------------

هر که او را معرفت حاصل شد	سخن مقصود خود حاصل شد
---------------------------	-----------------------

هر که عارف شد خدام خویش را	در فایده بقای خویش را
هر که او عارف شد زبده منت	قریب حق را لایق از نیستد منت
بفهم خود را حق شناسی با هوا	حق تعالی را بداننی با عسلا
عارف آن شد که در پی شناس	هر که عارف منت نبود چنین است
باید عارف را بدل بهر دو فنا	کار عارف منت جمله صفا
هر که او را معرفت بخش خدا	غیر حق را در دل او منت جا
نزد عارف منت در زیر اقدار	بلکه خود بین منت عارف را
معرفت فانی شدن در وی بود	هر که فانی منت عارف کی بود
عارف از دنیا و تعب بی فارغ است	ز آنچه باشد غیر مولا فارغ است
همت عارف بقای حق بود	ز آنکه در وی قایل مطلق بود
یا چه مانده این جهان که جواب	الکذبت آدمی حسیست بجواب

چون شود

چون شود پسر از ان خواب تا بویزند / حاصل نمود از خوابش هیچ چیز

هم چنین چون زنده افتاد مرد / هیچ چیزی از جهان با خود نبرد

بهر که بود بت اعمال کنو / در ره عقبتی بود همراه او

این جهان را چون زنی دان تو / خویش را آری اندر چشم نشو

مرامی پروردان در کنار / مگر شیوه میسمایدی شمار

چون با بدبخت شوی تا کهان / بیکمان سازد و پاکش از زمان

بر تو باد انی عند بر نام و در / که چنین مکاره با نشی بر خود

شوی و / یکر تا کهان

در صورت بابت قدم باش ای / که بنخواستی که کردی معسبر

خانه دین کرد و با از و در / یکت بگردی از بلوغ

دور باید بودنش از غیر حق	هر کم عمل کبر سبب
هر که بی ورع رسوا شود	ترکاری از ورع پدا شود
جنبش از شش از بهر حاجت	با ورع هر که خود را کرد رایت
در محبت کار او بند ورع	اگر از حق دوستی دارد طبع

از پاسبان شراب از طعام	بیت تقوی ترک شبهات هم
زود صیاب ورع باشد وبال	برده افزون است اگر شد حلال
حسبت اخلاص باید زان محل	چون ورع شد با غلبه عمل
توبه کن در جان عذر آن بخواه	ناکسان ای بنده که کردی گناه
توبه بآلت ندارد هیچ بود	چونک ہی از تو آید در وجود

بشد از اوقات دنیا در امان	بهر خدمت هر که بر بندد میان
ایزدش با دولت حرمت کند	هر که پیش صالحان خدمت کند
بهر از صد ممک عابد بود	که خادوم عامی مقرب بود
اجود مرد صایان و قایمان	میسد هر خادمان راستخان
از درخت معرفت یابد کس	بهر خدمت هر که بر بندد کس
هم ثواب غازیانش میسند	هر که امانش در خادم شد میسند

تا بیایا غرت از رحمن تو نیز	ای برادر در مهمان رسد نیز
حقاقت یابد بجهت را برود	مرد مینج که دشت مهمان را بکود
هم خدای از روی هم رسول	هر که است طبعش از مهمان ملول
خویش را تا شب پسته حرم کند	بندۀ آن خدمت مهمان کند

از خدا الطاف بی اندازه دید	هر که مهاترا بروی تازه دید
تا کردنی نبودت از مهات	از تکلف و پیش ای میزبان
هر که رو پنهان کند پس لیسیم	سبب مهان از که عطا تا کریم
سپس میباید آوردن طعام	هر که مهانت شود از خاص عام
برو باید پیش مهان ای سر	انچه در اندک پیش ای سر
تا دهندت در بهشت عدن جا	نان بدو بپایند هر جا

حقایق او را نصرت نماید	باتش عورت هر که بخت جامه
بر سپه اقبال یابی تاج را	کو براری حاجت محتاج را
چیز سازد در نهان اشکار	هر که را باشد ز دو بخت یا

ای سپهر کنز می مای خنجر

کم نشین ای دوست برخوان کنی

نان مپک جلد رنج پست عنا	میشود نایب نور صفا
تا خوات نجات کس مرد	از بی مردار جو کس پس مرد
چشم نیکی از چنین دهن ما	بقت ویران را تو بی شهن
گر کنی تیزی تو آن از خود	هر چه بینی نیک اندین بدین

هست ظاهره علامت در شفق	مخورد ایم حسن ام از حقیقه
بطباعت بند نگاه نیز	سم ز اهل علم است در کیز
ای پسر مگذار ره شرع را	اصس یانی کبر بکیری فرع را
ای پسر مگیر از اهل علوم	تا پسر در مترانار پمود
تا توانی هیچکس را بد مگو	میش مردم هم سخن بی مگو

بهر نهم علامت ظالم آمد در مجلس با تو کوم با که شای حلین

اولاً از بیایان تر بیان بود در بلای جوع هم گزبان بود

چون رسد در ره بخوریشنا بگذرد و جو باید گوید مر حبا

بنود از مالش کسی را فایده کار با پس ز خوانش شاید

سخت دل را سپه علام با قسم چون بدیدم روز و بریام

با صغیفان با شش جورستم هم قناعت نبودش پیش کم

منو غلات هر که می نشسته در دل نچتنش نباید کار کر

هر که عاری نباشد از نرم حبا از بی حاجت پیش او میا

اهل دنیا را معنی مرده دانند تا با ششی همیشگی مردگان

حاجت خود را محو از پشت سر کرد
 اما که دارد در روی خوبان و کج
 مؤمنی را با توبه اقامت و کار
 تا توانی حاجت او را برابر
 حاجت خدا را جز از سبط مخواه
 چون بخواید امانت از درین مخواه

از وفات و ستم شدن دی مکن
 اگر کسی پیشک از اودی مکن
 با قناعت باشد اعیان سپر
 که بر می آید تو نمود تمیز
 تا توانی حاجت مسکین برابر
 تا برار و حاجت را کرد کار
 هر چه بر نیز است بخوار کن
 فرصتی اکنون که داری کار کن
 همیشه خوار ایست عیت مکن
 غیر شیطان بر کسی لغت مکن

چون شود هر روز در عالم جدید
 از کن بان توبه میساید کرد

هر که اثر سپی نباشد از خدا	حق بهتر سپاند ز هر چیزی و را
باده مژدار را بر کف بگیر	رقص مر با یک باب و ف بگیر
همیت مالت جلد بر کف عایت	که مانند از تو باشد زاریت
عدلیت باز میسباید پرورد	همچو کس دیدی که ز رخ پایش برود
حاصل از دنیا چه شد ای حسن	نه کنز که ز پایش کرد در میان
هر چه داری در حق امانت	هر چه مهماند بنامی جان تست
هر که بانگ ز لاقی راضی شود	جانت او را خدا قاضی شود
همت دین بر مثال قلندر	بگذر از وی را که همیشه مرد
هر که سازد بر پرین خانم	منب او عاقل بود دیوانه
از خدا نبود روان چشمت عینا	همیشه مومن را از کفر شرح عینا
قودر دینت صفای مومن است	را که اندوی نفعای مومن است

مال اولادت بیخی بختند	کرچه نرکتی خشم برتند
انما اموالکم را یا کید	ملک مال این همان بر با کید
مردره را بود دنیا بود نیت	هرگز نش اندیشه از نابودیت
هر که از صدقش دل صافی بود	خرقه بالقمه کافی بود
هر که در بند زیادت می شود	دور از بل سعادت می شود
بنده کانتق که جان درختند	ایت همهت سپریا حتمند
هر که باری در ره حق الهی بچسب	ای که میسباید بخان ناید ب

در گوشش ای برادر در سخا	تایانی از پس نشش صفا
باش مویسته جوانمرد ای	زاکنه نبودد وزخی هر که بچ
بر رخ مردی نورد صفات	زاکنه درخت قرین مصلحت

حق تعالی بر درخت نوشت کاین مقام بحسب اهدشت
 اینچرا با جبهه کم کارنت جای ممک جز درون بازنت
 بنده اهل نخل رت پس دان در جمیش همه ملبس دان
 هیچ ممک سکر و سپوی مهنت بلکه او کی رسو بوی مهنت
 ان که چو اندر ویر مهنت اهل نخل و کمر را با مهنت
 ای سپر کردی مشهورش از نخیلی دنگر دور پیش
 بانجا باش و تواضع پیش کمر تا شود روی تو چون بر سر

✓ صاحب را سخن در مقام او و عمل با ما را

دور پیش ای خواج از ان نفاق در جهنم دان مناق را و نفاق
 همه علامت در مناق طاقت زان سبب معتور قصر قاهرت
 منت در وعده مناق را دفا زان نباشد در خیش نور صفا

قول او نبود غیر آنکه کذب لاف	و عهد پای او همه باشد حلاف
هم امانت را خیانت گمی کنند	مرد من نشان را کم رعایت میکنند
تیغ را از بهر قتلش تشرکس	از منافق ای پس بریز کن
منزل او در ته چه می نمود	با منافق هر که همزه می شود

کی بود نیت تقی را با شقی	هر علامت باشد اندر متقی
در طریقی که باشد بر کراک	کم رود و او را دو غمی بر زبان
تا نینفند اصل تقوی در حساب	از جلال پاک کم گیرند کام

باک امس است از بهشت	هر که را باشد به حضرت در بهشت
میدهد آینه دل را جلالت	شکر در دهان نماید و صبر اندر بلا

هر که مستم حش بود اندر نگاه	حق را مار و زرخش دارد نگاه
هر که ترب از آله خوشیتن	خواهد او عدز کنه خوشیتن
ای بسیم بهت غفار یاش	خزیدان منین سزار باش

گر کنی چیزی بدت پیش کن	چیز خود را وقت هر پیش کن
یکدم کانرا بدت خود میند	به بود که از لی او صد میند
که بدت خود دمی و تمانی	هر که بعد از تو دمنده و از
هر که کجشدی مکن او را جوع	کز پتاده از دبت جوع
این بدان مانده که مردی نمی کند	باز قصد خود را ان می کند

نشادی دنیا بسیر بر غم بود سیر او را در غم ماتم بود

امرا تو رخ ز دنیا کوشش دار

جای نشا دید نیست دنیا نه شود

ای سپهر اندر غم او غوی کس

روی خند را جانب دل جو کس

که فرج داری فضل حق پرست

لیک ز دنیا فرج بخشای *حقیقت*

خون اندر دیت قوت بن کمان

غم شود بارش حو تیر کمان

هر که را بنود بدل اندیشه

عاقبت بر پای مستندینه

از چه موجودی بسیند آتش بی

هر که پی دارد خویش ای

که در این مژگان از دست نیست

از برای آنکه باشی حق پرست

ای برادر بنده معبود گمش

با پنجا و با چای و بودش

مگذران در خواب خوابم را

از نده دار از ذکر صبح نام را

خواب کم بر اول روز ای

عینش را خود را درون میای

افروزت مگو بود مینام
 پیشه در شام خواب آید رام
 اهل حکمت را نمی آید صواب
 در میان آفتاب کجای خواب

ای سپهر گز مردشما سپهر
 باث از شما بفر رفتن خطر
 دست را بر و مرین شوم
 استماع علم کن ز حسن علوم
 شب در آینه نظر کردن است
 روز اگر سپی تو روی خود روست
 خانه که تاریک شمایست بود
 همدمی باید کم نزد کیت بود

دست خود کم زان تو بر زیر نخ
 ز دران عقل به آید جو بخ
 جایابی که سپی در قمار قمار
 در میان نشان در نیاسی ز شمار
 تا فراید قدر حاجت را
 روز شب میباش در درو دعا
 تا شود عمرت زیاده در جهان
 رو کم نوی کن که با خلق جهان

کم شود

کم شود روزی کفاز روغ
در سخن کد آب بنودن سینه

فاقه آرد خواب سیارای سپهر
کمتر که رو خواب بسیار سپهری

هر که در شب خواب عین میکند
در نصیحت خوابش نقصان میکند

بول عریان هم قفسی آورد
انده بسیار سپهری آورد

در جنابت بد بود خوردن طعام
نابند است این سز و خاص نام

ریزه نان را میفکن ز مریه
کز میخوابی لغمت از خدا

سخت مزن حاروب هر که خانه در
خاک ز تو هم نماند در زیر پرده

که جوانی اهل سبیت را بنام
لغمت حقی بر تو می کرد و حرام

که هر جوانی کنی و نه آن خلال
بی تو اگر دوی فتنه در حال

دست را هر که جوانی کل مشو
از برای سبیت سبیل است بسو

کم شود روزی ز افعال حسنین پل بر سر پستان میشین

دل منبه بر رحمت جبار خویش بکیته کم کن خوابه بر کردار خویش

باش و ایم از حسنین خصلت بر بکیته کم کن خوابه بر بهلود بر

وقت خود را دامن عارت میکنی در خلا جا کر طهارت سعی کنی

باید از مردان آب اموختن جامه را در تن نباید دوختن

روزیت کم کرد و ای درونش پیش کرد با من پاک به بازی روی پیش

از یک فتن نیایی به سجده بود دیر رو بازار و بیرون ای بود

روده و دو جاع اندر دماغ سینه بنود و گرس از بطن باغ

انکه خاصان تو باشند خوش ترک هم مکن در پیش شاره شرک

ز انکه می آرد فقیوی ای سپر از که ایان پاره های نان محشر

باش اندر فغان نشن گفتن قوت دور کن از خانه مار عمکینوت

روح را بر من زاندازه مکن	ریش من خنجریش زبانه مکن
دست زین کز شدت میاکی مکن	دارم چون راه پرتو نگی مکن
ای برادر عاقبت خواه از خدا	مار بی از محنت هر دو سهر
عاقبت دان درین کی بی بر بود	با علمها خالی از اذیت بود
تن ز شهنوت دور دل آزارو	عاقبت دانی بود از نسل او

بچ حضرت باید اندر عاقبت	یا دگر می کرد بود دل صافیت
هر که را باشد تن او بی بلا	باشدش و اکادین با نده
در علمها هم ریای می بنودش	در زمان هم عالی بنودش
عاقبت رزق خدای است ای سهر	یا کز ز جلال است ای سهر
هر چه باشد مرزا از حق سهر	سپس او که سار بر می خوش سهر

از امانت عافیت حاصل شود	کار تو می عافیت مشکل شود
کس نرنج از تو توازن کے	عجز از بار عافیت بینی پسے
برد و یک عزیز عفو عافیت	کوشش کن این بند بابت کافیت
عفو آن بابت که کردی خاص عام	عافیت آن گزند کاری تمام
مردم از شر تو بشود در امام	دوام باش ز شر مردمان

هر که او در نعمت اندک سپاسین	بایم محنت بجز او ارشش شمایین
هر که از رحمت نباشد ای عزیز	باشد او از رحمت حق بی نصیب
هر که نیکی با کسی بکیند	در حقیقت دامن با خود می کند
بده که از رحمت ایچو اد	مانند دود و دوشن جان تون و
در بود پس کند او حمد و روح	ایش و وزج از و کیر و فروع
	هر که باشد

هرگز پند نصیحت از مال خویش	همچو در ویش بود پند ریش
هر که خلق از ارشد در جهان	مرو را از رحمت حق دور دن
کیست در دهر از همه بد بخت تر	اکنه در ویش است کافر ای سحر
بهترین دوستان دانی کیست	اکنه با تو عیب می آید که صفت
اراد بها ثوب دانی که صفت	با صلاح آوردن نفس و صفت
خویش را مروت کردن با سجا	تا که باشی در دو عالم صفا
چو بدست آید ترا مال حلال	صرف میکند در رضای الجلال
از کرم منواز خاص عام را	تا براری در مروت نام را
هر چه یابی از کرم بی نیاز	که خیزد ای براه حق نیاز
در مروت کوشش کن مکتوب	تا ترا حاصل شود بسیار دوست

ای کی هستی حق شناس موقی است

کوشش ناشنشن خیر الاهی بدست

یست بقوی باشنشنو این سبق	بست بی مزه نیز اجحت زحق
بی صوری کی سلامت باشد	کز صابر بر سلامت باش
علم حکمت در بر صبر	مونس کواحت در تکلی متبر
نفس مغلوب مید الاهی سر	ما سعادت مند کردی سر
آمان پانی حق کرد کار	صدقه مید و در نشان بنکار
آنکه نیک می کند در حق	بهترین خرد ما اورا شناس
آنکه از وی است مردم را حد	بدترین مردمان اورا شناس

ترس ای دین از چهارش شرم دار از فعل نام هو از خویش

دین ندارد هر که بنود ترس کا	زینت آنرا که عقل باشد نابجا
باورع پیش ای لبر که مومنی	کافر می از قشر حق که اینی
ثوبه نبود هر که اتو نسیق نیت	حقا به بند هر که تحقیق نیت
عمل به علم دان هر که او را علم نیت	نیت صادق هر که او را علم نیت

عاجز آید ادی از جبار حیز	جون شنیدی یاد گیرش ای عزیز
نش بد جنبه کوشش که کند پیار مرد	کیست او ای خلق را خوشد کرد
بنده که نیت در کار شمار	باز کرد اینده منواند صفت
خوی بد را یک کردن منکبات	جهد کردن بهر آن بی حاصل نیت
حکم حق باطل کند و ادای عزیز	در جهان از کوشش بهر بی یکر

بهیت مرد از استوده چهار کار

حون کشندی این نصیحت بود

اولاً با همسرخانه با خلق	در سخنان احوالش دور انداختن
زمین کز شکی مشورت دیگران	بپس سر خوردن مزان شمشا
هر که با اهلش نماند سازگار	کی علالت یابدش در روزگار
تا توانی روز دشمنش در پیش	روز شب با دوستانش مبروش

چاه را دید چاهیز از جار حتر	یا دیگر این نکته از من ای عزیز
غلاموشی را هر ساز و میشه	کرد او امین بر نمودنش اندیشه
که سلامت بایست خاموشی	گفت امین هر که شد پر کوهش
در پستی او مردی آمد سپه و	شکرت را در افروغ ترس
که همچو اهل باشد در امان	رو مکنوی تو با خلق جهان

هر که

در میان خلق کرد محترم	هر که آتیس بود جو کسرم
اینهمه یکدانه تو میکند	هر که کار یک یا بد می کند
تا توانی با سخن او جودش	ای برادر بند همه جودش
تا بنودم ترانار سپهر	بش از خجل بخندان پر خدر
که جز داری غرض دل دید شو	که صفای سیادت تجرید شو
فهم کن معنی تقزیمای سپهر	ترک دعوی است تجریدای سپهر
بلکه کلی نقطاع شهوت پست	صلح تجریت و دعاء شهوت
ان زمان کردی تو نقش میرطلا	کردی یکبار شهوت را طلا
آنکه از تجرید کردی نا امید	که تو پر داری ز موجود عیبت
اندمت لغت تر مانع خلق بود	عتمادت چون همه با حق بود
وز بدن پرش بس باس قاضی	ترک دنیا کن برای حشرت

صاحب بجزئی که روی او پندام	که با بی از سعادت با مقام
انکه لعلت بر کو نیت سبقت	که ز دنیا دیت شوی تو بخت
ما بهر جمع می نشینی کرد پیش	رو مجرود که زوایم و ندر پیش
جامه از دودش سپاد و نیت کشت	هر که کرد که زه اکث کشت
میرسد او را ز بوی خوش لصب	انکه با عطار میگرد و تیریب
دور پیش از زنده قلاش ای سپر	همیش مسالطه پیش ای سپر

اولاً ترسیدن از حق	حیبت مردی ای سپر کیو بدان
تا که نافت باشدش مؤمن ^{طاعت}	عذر خواهد مرد پیش از معصیت
با ضیفان لطف چنان میکند	هر که کار نیک مردان می کند
ورکنی کردی از ان جنیل ای سپر	جانب ظالم کین میل ای سپر

صحبت نظام بوزان تشبیب	ز آنکه حلق از اوست نانو است
روز اولی لیسیم بکبرای منیر	تا بوزد آتش نشانی منیر
از خصوصان صالح شود	در نیشنه ما بان صلاح شود
هر که او با صالحان همدم شود	در حسیم خاص حق محرم شود

ای بپیکار راه شرع را	اصل مانی که گزای منیر را
از شریعت که نهی بیرون قدم	در ضلالت افقی رخ الم
هر که در راه ضلالت میرود	از محال در بلالت میرود
حق طلب و ز کار پس دور باش	در سچا و مردی مشهور باش
بهر ننگین صراحت استقیم	در عذاب حسرت ماند میقیم
در ره شیخان منزه کام ای عزیز	تا کمزوی خوار و بدنام ای معیت

هر که در راه حقیقت سبک است
روز نشت خایف ز بهر ملک است
بر خلاف نیت کن کار اهی
تا مگر دی خوار و بد کار اهی سپر

چار چیز است اگر استمنا ی حق
مقبول است آنکه که گیرد این سبق
اول آن باشد که باشی را بت کوی
باشی و ت باشی هم نازده روی
دکنجی حفظ امانت باشی
بر که باکی از خیانت باشی
هر که حق داده شد این چهار
باشد آنکس مؤمن بر همین کار
دوست گردان زان کار اهی
تو طبع زان دوست بر در اهی سپر
هر که میگوید بهیای تو فاش
دوست شمار عود و همدم باشی
دوستی هرگز مکن با ده خوار
از چنین کس خالی تیغ را دور و ا
منع که میکند منع ز کوه
دور از ان می باشی تا داری صحت

دور از ان باری که نویدارش بود
 که بر سر او در قدمهای تو بود

ای پسر از پدران کس ^{این از من آن بود} صدر
 خصم ایشان شد خدای دیگر

آنکه از مردم هم کسیر در با
 زینهار او را مگو بسی مرجا
 بر سر مالین سماران که در
 ز آنکه برت این سبت حیرالشتر

تا توانی تشنه سیر آب کن
 در مجلس خدمت اصحاب کن

ظلم را تیم را در یاب نیز
 تا تو را بپوشته وارد ای عزیز

چون شود در میان میتمی ناکان
 عیش و خشن در لایه ان زمان

که میتمی را کس که ان کند
 مالک اندر دوزخش مرمان کند

آنکه خندان میتمی خسته را
 بازیابد بخت در بپشته را

هر که اسیرت کند فاش ای سپهر از خندان پس در میباشی
 در جوانی دار برین غمخیز تا عزیز دیگران کردی تو نیز

بر ضعیفان که بوختنایستی کین سپهر است حاجت مصطوب
 بر سپهری مخور هر که لعام تا نیز در دست قلبی غلام
 علت مردم ز سپهر خواری بود خوردن بر آتش بیمار بود
 راجحی بنود چو دشوم را کاذب بد بخت را بنود وفا
 توبه بد خوکی محکم بود مر بخیلان را مردت کم بود
 مر منافق را تو دشمن در پیش از وی از غفلت می پندارش
 تا شود دین تو صافی چون لالایش بشن دایم در پی قوت خلل
 و آنکه بند در پی قوت حسام در تن او دل همی میرد تمام

تا که کرد و مدت عمر تو پیش	به بود پریشان خویش
بشم خود قوت عقارت میکند	بهر که او ترک قارت میکند
بیکمان لفقان نیدر در عجز بود	بهر که مسکود ز خویشان دور او
بترین مطیع از دم کاری بدان	که چه خویشاوند با شکر بر کران
بندت طاعات پیش از معصیت	عذر گرفتو ای تو پیش از معصیت
باشد اندر شکستگی با پسرا	بهر که او بند ز مردان خدا

تا نظر بایمی از فصل خدا	ای بپر در صحبت مردان دلا
مگذرانند عیب سخن بر زبان	بهر که از مردان تو در ایشان
در عشم ایشان شوند آندو	تو در آنچه اید مرد خصالا هلاک
که درین ظلم عفا با او کس	مخاطب اید مرد الفساق نیز کس

هر که باسی اندر ره مردان نهاد
 کار و دیر کند بنال مراد
 اعا پر ترک مراد خویش کرد
 و امانتی سلامت پیش کرد

قفر میدانی چه باشد ای لبر
 با تو گویم کرداری را آن جنبه

که چه باشد بی نواد زیر دلق
 خوش را منعم نماید پیش خلق

که بسته نماند دم از سپری زند
 دوستی با دشمن نمود کی کند

که جلا غنای راز در صیغف
 و قضا عت کم نباشد ای حرف

چون دل برداری و دولت شه
 مینماید در هزار و نه به

با فیترا ان هر چه می شود
 در سپری خلد محم می خرد

نه شوئی غدا لایدا
 این کتاب بکافی در جهان

ای سپر خود را بد رویشان سپا
 ناکندار و بود پر دو کار

نَوَيْتُ اَنْ اَصِيْبَ

مَعَ الْاِمَامِ مَا يُصَلِّيهِ الْاِمَامُ وَاللَّهُ

اَكْبَرُ نَوَيْتُ اَنْ اَصِيْبَ

اَوْثَارَ كَعْبَتِي سَتَّ صَلَاةَ الْفَجْرِ

هَذِهِ الْوَقْتِ مُتَوَجِّهًا اِلَى جِهَةِ

الْبَلَدِ جَالِصًا لِلَّهِ تَعَالَى

اَكْبَرُ نَوَيْتُ اَنْ اَصِلَّ فَرْضَ

الْصَّلَاةِ الْفَجْرِ هَذِهِ الْوَقْتِ مُتَوَجِّهًا

اِلَى جِهَةِ الْبَلَدِ خَالِصًا لِلَّهِ

تَعَالَى اَكْبَرُ

صَلَوَاتُ أَخِي الظُّهْمِ الْمَلِكِ يَدْرُسَتْ
 وَقَفَتْهُ وَكَرَّ صِلَ بَعْدَهُ مُتَوَجِّهًا
 إِلَى جِهَةِ الْكَلْبَةِ خَالِصًا لِلَّهِ تَعَالَى
 أَقْبَرُ

إِذْ تَارَكَ دَيْتَرَ عِيْدَ الْفِطْرِ عِيْدَ
 الْأَضْحَى مَعَ كَثِيرٍ رَأَتْهَا وَأَجَابَ
 بِهَذَا الْوَقْفِ مُتَوَجِّهًا إِلَى جِهَةِ
 الْكَلْبَةِ خَالِصًا لِلَّهِ تَعَالَى
 أَقْبَرُ

قوت ان

اصلي اربع تكبيرات الجنات متوجهة الى جهة الكعبة

خالصة على اكبر

بارك على نا خير بحوانه تكبير كوا بعبه

اعف على حينا وميتنا وهدنا

وعايدنا وجاهرنا وصريرا وكبيرنا وذكرا واسانثنا

من حديت مناف حديت على الاسلام ومن توفيقه منا

فتوفه على الايمان اكبر

اجعل هلتنا فرطا وجعله لنا جارا وخر او حلبة

شاهنا وشفقا اكبر

اجمالنا فرقاً وجهالنا جراً وزخراً جهاد

شافعئاً وشفقئاً كهر

ربنا انت في الدنيا

جنتاً وفي الآخرة جنتنا وقنا عذابنا ر

ولصوم عدم شهر رمضان الذي فريضة نويت

لك صمت وما كنت عليك لغو

أبكت بكيت وعلى زرق فطرت ما يغفور اغفر لي غفر لي

غفر لي نويت ان اغتسل غسلاً من الجنبات رفقا

للحمد وطهارتاً للبدن وسبباً جلالاً للصلاة تقرباً خالصاً

تعالى وليبت بعد ليرة

لك الحمد وشكر

ومن الدنيا لذى مالا اعلم انك انت علام الغيوب

انني اعوذ بك من ان يشرك بك شئ واما اعلم

وستغفر لك مالا اعلم انك انت علام الغيوب. وغفر الذنوب

وسبب الغيوب وكشف القلوب ولا حول ولا قوة الا بالله

الاعلى العظيم ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن برحمتك يا ارحم الراحمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من ارض وارضنا الى ارض
وخلقنا من ماء بارد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من ارض وارضنا الى ارض
وخلقنا من ماء بارد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من ارض وارضنا الى ارض
وخلقنا من ماء بارد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من ارض وارضنا الى ارض
وخلقنا من ماء بارد

Handwritten text at the top of the page, possibly a date or reference number, including the number '16'.

Handwritten text in purple ink, possibly a name or title.

Handwritten text in purple ink, possibly a name or title.

Handwritten text in purple ink, possibly a name or title.

Handwritten text in purple ink, possibly a name or title.

Handwritten text in purple ink, possibly a name or title.

روى كماله صلاح
عبد الله عتيق
تاسع ربيع الاول
نهر ساي ابي سكر

الحکامی

بسم الله الرحمن الرحيم

درین مسئله که زید از جمله اخیاست
 اخوند ملا محمد کرم را که عالم بمسائل عبادت
 و متعاملات است با الفاظ قبحه موجهه لتغیر روام
 و اهانیت دست و نیت کوب بریلای کلمه علا حق شده
 بعوت نبوی صلی الله علیه و سلم زید کجور است متحقق
 تغیر مسابیحی ~~بشرع~~ لغیر لغیر باند
 بشریطی و دست مارده حضرت من الوالایت که
 پیر له یولی با همیشه نیریت هوسه به

بنیان زوالم سیاحت شب و روز سر طایفین کدم کسب پانزده ساعت روز

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين

بالتماس ملائمتك المذكور
تعتبر ببلغ وضع من العريب
نمايند نهمايت تعزیر بذره
بشمرا یان بنوا الوحدوا
الاختصاص اذا مسلم نظم
من سب عالمنا فقد سب نبي
سب النبي عليه السلام
ومن سب الله تعالى فهو
والعزير وحبس حتى تنوب
والعلماء وطلقت
سبها اذا استخفاف

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين
بالتماس ملائمتك المذكور
تعتبر ببلغ وضع من العريب
نمايند نهمايت تعزیر بذره
بشمرا یان بنوا الوحدوا
الاختصاص اذا مسلم نظم
من سب عالمنا فقد سب نبي
سب النبي عليه السلام
ومن سب الله تعالى فهو
والعزير وحبس حتى تنوب
والعلماء وطلقت
سبها اذا استخفاف

ساعت روز ووازده ساعت شب

وعلیه